

مصاحبه با محمد عبدالله گرجی

گفت‌وگو: مرتضی رسولی

در این شماره نیز با یکی دیگر از فرهنگیان با سابقه وزارت فرهنگ به گفت‌وگو نشستیم بدان امید که گوشه‌هایی دیگر از تاریخچه فعالیت‌های فرهنگ ایران و عملکرد مسئولین و دست‌اندرکاران فرهنگ در دهه‌های گذشته روشن شود.

□ ضمن تشکر از جناب عالی لطفاً خودتان را بیشتر معرفی نمایید و از تحصیلات و مشاغل که در امور فرهنگ داشتید سخن بگویید.

○ اینجانب محمد عبدالله خان گرجی فرزند عبدالمجید در سال ۱۲۹۶ در یک خانواده معمولی و علاقه‌مند به مذهب در تهران پا به عرصه وجود نهادم.

تحصیلات ابتدایی را در دبستان «ثریا» به پایان رساندم، سپس به دبیرستان «ثروت» یعنی ایرانشهر بعدی واقع در چهارراه مخبرالدوله رفتم و دیپلم خود را از این مدرسه اخذ نمودم. پس از اخذ دیپلم وارد دانشسرای عالی شدم و در سال ۱۳۲۰ با اخذ لیسانس در رشته تعلیم و تربیت و باستان‌شناسی از دانشسرای فارغ‌التحصیل شدم. بین سالهای ۴۰ تا ۵۰ در رشته فلسفه و ادبیات از دانشگاه سوربن پاریس دکترای دتا گرفتم. پرفسور لازار استاد معروف شرق‌شناسی و دکتر هانری کوربن استادان راهنمای من در تنظیم و نگارش رساله‌ام بودند.

اما اشتغال بنده مربوط به بعد از اتمام تحصیلات دانشسرای عالی می‌باشد. در آن زمان معمولاً کسانی که دوره دانشسرای عالی را به پایان می‌رساندند با سمت دبیر در مدارس یا سایر مراکز دولتی مشغول خدمت می‌شدند. من نیز در سال ۱۳۲۰ پس از پایان دوره به تدریس زبان فرانسه در دبیرستان «بدر» اشتغال ورزیدم و پس از مدتی به عنوان مترجم مسیو گودار به موزه ایران باستان منتقل شده و با دکتر بهرامی در موزه همکاری کردم.

در سال ۱۳۲۱ به سمت معاون دبیرستان البرز منصوب شدم. دکتر لطفعلی

صورتگر رئیس البرز بود. او به دلیل آشنایی که با دکتر علی اکبر سیاسی وزیر وقت فرهنگ داشت به این سمت منصوب شده بود و دکتر محمدعلی مجتهدی در آن زمان علاوه بر معلمی سرپرست شبانه‌روزی مدرسه بود. در سال ۱۳۲۲ به عنوان معاون یا ناظم مدرسه شرف تعیین شدم و در سالهای ۲۳ تا ۱۳۲۵ نیز معاون دبیرستان «دارالفنون» بودم که زنده‌یاد محسن حداد رئیس دارالفنون بود.

□ به نظر می‌رسد با توجه به فعالیت گسترده توده‌ایها اداره امور فرهنگی و مدارس در این سالها کار دشواری بوده لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید.

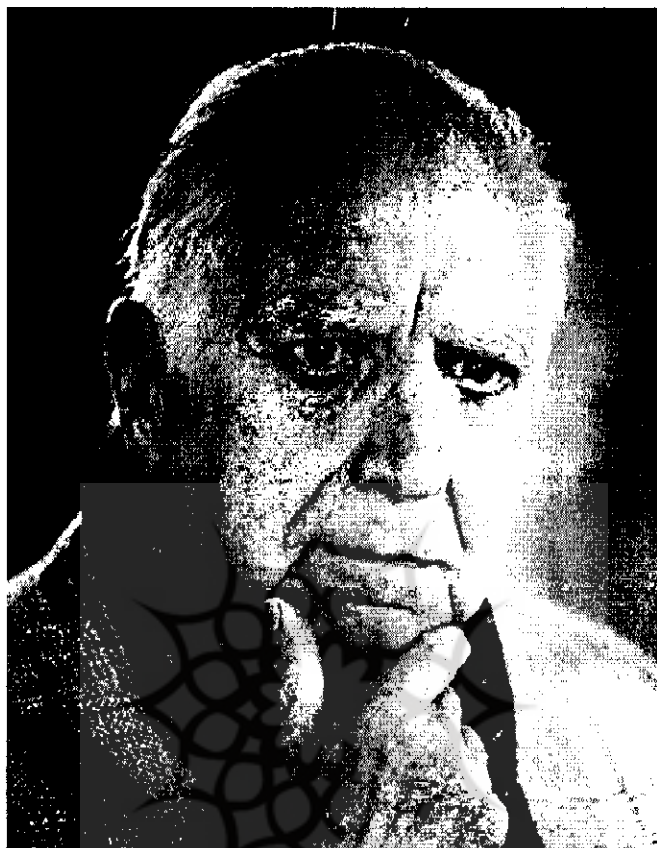
○ دقیقاً همین‌طور است. حزب توده در اوج فعالیت‌های خود جهت رسیدن به اهدافش با تحریک دانش‌آموزان مدارس آنان را به تظاهرات در خیابانهای شهر می‌کشاند. از سوی دیگر انتصاب دکتر فریدون کشاورز به سمت وزارت فرهنگ بر وخامت اوضاع افزوده بود. او که از رهبران حزب توده بود با اقدامات خود فرصت بیشتری به طرفداران حزب جهت دخالت در امور فرهنگی کشور داد. به همین ترتیب بود که من و تعداد دیگری از دوستان همفکر من تصمیم به مقابله با دکتر کشاورز و حزب توده گرفتیم و چون اطلاع کافی از سیاست قوام در برابر شوروی و حزب توده نداشتیم اقداماتی در جهت خلاف رویه دولت قوام می‌کردیم. بر اثر همین اقدامات بود که به موجب ماده ۵ حکومت نظامی مدتی دستگیر شدم.

□ قبل از آنکه به موضوع دستگیری شما و دلایل روی کار آمدن دکتر فریدون کشاورز بپردازیم سؤالی در مورد وزیر فرهنگ قبل از دکتر کشاورز و چگونگی تصدی ایشان داشتم...
○ منظور شما مرحوم ملک‌الشعراء است؟

□ بله. به نظر شما مرحوم بهار با میل و رغبت شخصی این سمت را پذیرفت یا موجبات دیگری هم در این کار دخیل بود؟

○ عرض شود که مرحوم بهار مدت بسیار محدودی در بهمن سال ۱۳۲۴ به عنوان وزیر فرهنگ معرفی شد و آن طوری که خودش می‌گفت به اصرار قوام‌السلطنه این سمت را پذیرفته بود اما آنچه مسلم بود او از سمت خود چندان رضایتی نداشت و اغلب اظهار ندامت و ناراحتی می‌نمود.

او در دوره کوتاه وزارتش به جهت شرایط ملتهب و بحرانی کشور نتوانست اقدام مهمی در وزارت فرهنگ صورت دهد. به خاطر دارم در همان روزهای اول وزارت ایشان توده‌ایها در اعتراض به اقدامات او مقابل دفتر کارش تجمع نموده بودند و علیه بهار شعار می‌دادند. ایشان بنده را که در آن زمان بنا بر توصیه دامادش یزدانبخش قهرمان به سمت بازرسی وزارت فرهنگ منصوب کرده بود به دفترش فرا خواند و



دکتر محمد عبدالله گرجی

گفت: «برو ببین اینها چه می‌گویند؟ این افراد که تا دو روز پیش از من حمایت می‌کردند حالا چرا موضع خود را علیه من تغییر داده‌اند؟» در اجرای دستور من به میان جمعیت رفتم. در آنجا دیدم محبعلی دبیر سپهری^۱ برای آنان نطق می‌کند. وقتی که منظور آنان را از تجمع سوال کردم، پاسخ دادند: «این آقا | محمدتقی بهار| نه تنها نمی‌خواهد طرفداران حزب توده را در وزارت فرهنگ به کار بگمارد بلکه قصد دارد مخالفین حزب را به همکاری دعوت نماید.

من طی سخنانی آنان را به آرامش دعوت کردم و گفتم: «این آقا هنوز امضاء حکم وزارتش خشک نشده هیچ اقدامی انجام نداده بنابراین اعتراض شما به ایشان

۱. عضو وزارت فرهنگ و از فعالین سیاسی و از طرفداران سیاست شوروی در ایران

بی جهت است.»

به هر حال اجتماع کنندگان پس از شنیدن سخنان من محل را ترک کردند و زمانی که گزارش این اجتماع را به بهار دادم او بسیار ناراحت و افسرده شد. چند روز پس از این ماجرا او طی حکمی مرا به عنوان بازرس راهی مناطق شمالی کشور کرد تا گزارشی درخصوص چگونگی فعالیت توده‌ای‌ها در آن نواحی تهیه نمایم. من هم پس از بررسی‌هایی که انجام دادم گزارش مفصلی در این مورد تهیه کردم. البته می‌دانید که مقر اصلی فعالیت‌های حزب توده در مناطق شمالی کشور بود و حزب توده از حداکثر امکانات خود استفاده می‌کرد تا اوضاع را در آن نواحی به نفع خود کنترل کند. بنابراین تهیه چنین گزارشی اهمیت داشت. اما هنوز مدت زیادی از ارائه گزارش من به بهار نگذشته بود که قوام‌السلطنه کابینه خود را ترمیم و دکتر فریدون کشاورز را به عنوان وزیر فرهنگ تعیین و معرفی کرد.

□ تحلیل شما و سایر همفکران تا نسبت به این انتصاب در آن زمان چه بود؟

○ در واقع این انتصاب به دنبال برنامه قوام‌السلطنه مبنی بر فریب رهبران شوروی و استخلاص آذربایجان از چنگ عوامل آنها بود. او سه تن از وزیران کابینه خود را از میان رهبران حزب توده برگزید. دکتر فریدون کشاورز را به وزارت فرهنگ، ایرج اسکندری را به وزارت پیشه و هنر و دکتر مرتضی یزدی را به وزارت بهداری گماشت. به اعتقاد من قوام‌السلطنه با انتصاب این سه تن هدف دیگری را هم تعقیب می‌کرد. او با کارشکنی‌های خود و ایجاد موانع مختلف مطمئن بود که این افراد در مناصب خود موفقیتی نخواهند داشت و در پی آن بود که با این اقدام ضربه دیگری به حیثیت حزب توده وارد کند!

اما تعبیر ما از اقدامات قوام‌السلطنه به گونه دیگری بود. انتصاب دکتر کشاورز موجبات نارضایتی اغلب فرهنگیان را فراهم کرد. جمعی از فرهنگیان این اقدام قوام را عجولانه و ناپسند تلقی می‌کردند و درصدد مقابله با دکتر کشاورز برآمدند. دکتر کشاورز با انتصاباتی که در وزارت فرهنگ انجام داد موجب دگرگونی‌هایی شد و همانطور که قبلاً عرض کردم فرصتی به توده‌ایها داد تا در امور فرهنگی مداخله نمایند. از جمله کارهای او گماردن ملکی از رهبران حزب در پست مدیرکلی بود که موجب اعتراض فرهنگیان شد. من که همواره به‌طور کلی و اصولی مخالف حزب توده بودم و با آن مبارزه می‌کردم در این مقطع مخالفت خود را در شکل اعتراض به این انتصاب تا زمان دستگیری ادامه دادم.

□ به جز شما افراد دیگری از جمله سید ضیاءالدین طباطبایی، جمال امامی، دکتر هادی



اعضای جامعه دانشسرای عالی
ردیف اول از راست: محسن حدّاد، حسین خطیبی، پرویز نائل خانلری، محمد باخدا، محسن هشترودی، زهرا کیا (خانلری)، علی اکبر سیاسی، پارسا، علی کن (براور)، مورث، حسین گوینلی، علی جلالی، علی اصغر شمیم، ردیف دوم از راست: محمدمین، محمودی، جهانگیر تفضلی، مدنپور، طوسی، محمد عبدالله گرجی، شناخته نشد، ذبیح الله صفا، علی اکبر کونوی، احمد بیرشک، کاظم مزینی

طاهری، قدرت‌الله رشیدیان که به داشتن گرایش‌های انگلیسی‌شهرت داشتند نیز به موجب همین ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر شدند تا اعتماد دولتمردان شوروی بیشتر جلب شود. جریان دستگیری شما چگونه بود؟

○ بله. همان‌طور که می‌دانید عده دیگری هم در زندان حضور داشتند و علاوه بر افرادی که نام بردید حسام دولت‌آبادی، هرمز احمدی و عده‌ای دیگر که نام آنان را به خاطر ندارم ولی از مخالفان قوام بودند دستگیر شدند. در زندان، سید ضیاء که شاهد نگرانی من بود گفت: «خیالت آسوده باشد، این یک بازی بیش نیست و پس از مدتی همه از زندان خلاص خواهیم شد. مطمئن باش که قوام‌السلطنه طرفدار روس نیست.» اما در مورد جریان دستگیری خودم باید بگویم که من به اتفاق تعدادی دیگر از فرهنگیان که هسته مرکزی جمعیت فرهنگیان معترض را تشکیل می‌دادیم، قصد داشتیم جهت ابلاغ پیام فرهنگیان به نخست‌وزیر به سوی محل تشکیل جلسات هیئت دولت که در آن ایام در محل تابستانی سفارت آلمان در پل رومی برگزار می‌شد حرکت کنیم.

پس از فراهم شدن مقدمات و هماهنگی بین فرهنگیان معترض صبح یک روز به سمت سفارت آلمان راه‌پیمایی کردیم. هنگامی که به مقابل ساختمان سفارت رسیدیم جمعیت، شروع به سر دادن شعارهای تند علیه دکتر کشاورز کرد. صدای ما به قدری بلند بود که مطمئن بودیم به گوش اعضای کابینه و شخص نخست‌وزیر می‌رسد. در همین اثنا دکتر کشاورز به قصد شرکت در جلسه آن روز هیئت دولت با اتومبیل خود نزدیک جمعیت شد. عده‌ای از معترضین که از ورود اتومبیل دکتر کشاورز مطلع شدند به سمت اتومبیل او هجوم بردند و شیشه‌های آن را شکستند. کشاورز که اوضاع را وخیم دید به سرعت محل را ترک کرد و گویا از راه دیگری وارد ساختمان شد.

در این بین سرتیپ محمدعلی صفاری رئیس کل شهربانی وقت که از تجمع ما در آن محل اطلاع پیدا کرده بود آمد و خطاب به جمعیت گفت: «قوام‌السلطنه از حضور شما در این مکان مطلع است. نمایندگان خود را تعیین کنید تا با آنان مذاکره شود.» بنده و آقایان محسن حداد، دکتر حسین مینویی مدیرکل کارگزینی وزارت فرهنگ، دکتر احمد علی‌آبادی و محسن شاملو که هسته مرکزی فرهنگیان معترض را تشکیل می‌دادیم به عنوان نمایندگان جمعیت معترض جهت ملاقات و مذاکره با قوام برگزیده و وارد ساختمان شدیم.

در سالن انتظار بودیم که مظفر فیروز معاون قوام‌السلطنه نزد ما آمد. او که در آن ایام از موافقان پروپاقرص حزب توده قلمداد می‌شد ما را از ملاقات با قوام برحذر



جمعی از اعضای هیئت مدیره سازمان جوانان حزب دموکرات قوام السلطنه (۱۳۲۴)
از چپ: محمدعلی مسعودی، حسین رامین، علی شایگان، احمد آرامش، محمد عبدالله گرجی، امیرشرفی

داشت و گفت: «شما به وزیر کابینه آقای قوام توهین کرده‌اید و اگر از این جنجال دست بردارید دچار زحمت خواهید شد.» خلاصه به هر نحوی که بود مانع ملاقات ما با قوام السلطنه شد. ما که می‌دانستیم قوام در اتاق مجاور حضور دارد و صدای ما را می‌شنود با سر دادن شعارهای تند علیه دکتر کشاورز ساختمان را ترک کردیم.

در اداره شهرستانی وقتی که با سرتیپ صفاری صحبت کردم دریافتیم که به موجب ماده ۵ حکومت نظامی مرا دستگیر کرده‌اند و به این ترتیب مدتی را در زندان به سربردم. سرتیپ صفاری به من گفت: «شما امشب را میهمان ما باشید.» ولی مدت حبس من حدود سه ماه طول کشید. چند روز از بازداشت من نگذشته بود که دکتر کشاورز در تاریخ ۱۳۲۵/۶/۱۴ ابلاغ انتظار خدمت مرا صادر کرد.

به هر حال تا زمانی که دکتر کشاورز بر مسند وزارت مستقر بود من هم در اداره کل شهرستانی حبس بودم. سرانجام در پنجم آبان ۱۳۲۵ یعنی چند روز پس از ترمیم کابینه قوام، سرتیپ صفاری به ملاقاتم آمد و مرا نزد قوام السلطنه برد.

ظاهراً قوام السلطنه خودش ترتیب چنین ملاقاتی را داده بود. قوام در این ملاقات ضمن دلجویی از من اظهار داشت: «این حبس به نفع شما بود چون هر لحظه امکان

داشت برای شما اتفاقی ناگوار رخ دهد.» سپس از من پرسید که آیا حاضرم به وزارت فرهنگ بروم؟ پاسخ مثبت دادم؛ ولی اضافه کردم که: چون دکتر شایگان وزیر فرهنگ تمایلات چپی دارد احتمالاً روی خوشی با من نشان نخواهد داد. قوام در پاسخ این مطلب گفت: «او هر چند تمایلات چپی دارد اما وطن فروش نیست.» قوام السلطنه از آنجا که متوجه بی‌رغبتی بنده به ادامه خدمت در وزارت فرهنگ شده بود پیشنهاد دیگری داد و گفت: «حال که نمی‌خواهی به وزارت فرهنگ بروی، بازرسی نخست‌وزیری را بپذیر.» من هم پذیرفتم و به این صورت مدتی بازرسی نخست‌وزیر بودم.

□ از اقدامات خود در این سمت چه خاطراتی دارید؟

○ بله، در این ایام مأموریت‌های متعددی به بنده که با عنوان بازرسی نخست‌وزیر و زیر نظر داود پیرنیا معاون نخست‌وزیر^۲ و رئیس بازرسی کشور مشغول فعالیت و خدمت بودم واگذار شد.

تا آنجا که به خاطر دارم اولین مأموریتم این بود که به اتفاق آقای علی آبادی از کارکنان عالی‌رتبه در دستگاه قضایی وقت، عملکرد دکتر مرتضی یزدی وزیر پیشین بهداری را بررسی کنیم. به اعتقاد من قوام قصد داشت برای دکتر یزدی و سایر توده‌ایهایی که در کابینه‌اش بودند پرونده‌سازی کند. به هر حال پس از مدتی بررسی گزارش کار خود را به قوام السلطنه ارائه نمودم. در آن گزارش که طی تحقیقاتی تنظیم گردیده بود عنوان نمودیم از دکتر یزدی وزیر پیشین بهداری بجز انتصاب چندتن از طرفداران حزب توده در پستهای آن وزارتخانه خلاف دیگری مشاهده نگردیده؛ البته تأکید گزارش بر این بود که افراد منصوب شده از سوی دکتر یزدی فاقد صلاحیت علمی و عملی برای احراز آن پستها بوده‌اند.

مأموریت دیگرم همراهی با هیئتی بود که از طرف دربار و نخست‌وزیری، به سرپرستی آقایان داود پیرنیا معاون نخست‌وزیر و آقای حسین ادیب‌السلطنه سمعی وزیر دربار، به جهت عرض تسلیت درگذشت پیشوای بزرگ شیعیان جهان حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدابوالحسن اصفهانی^۳ به خدمت آیت‌الله‌العظمی قمی عازم عراق شده بود. بنده به عنوان منشی این هیئت عده‌ای از رجال و بازرگانان را همراهی نمودم.

۲. در تاریخ ۲۸ مهرماه ۱۳۲۵ داود پیرنیا به معاونت نخست‌وزیری تعیین شد.

۳. در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۲۵ حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی پیشوای بزرگ شیعیان جهان در شهر کازمین به رحمت ایزدی پیوست. به مناسبت رحلت پیشوای شیعیان وزارتخانه‌ها و سازمانهای کشوری و لشکری تعطیل شدند و همچنین بازار تهران و شهرستانها و اصناف سه روز تعطیل بودند و مراسم عزاداری بانگوهی برگزار کردند.



فرودگاه بغداد (مرداد ۱۳۲۵)

احمد بهار، دکتر ابراهیم چهرازی، داود پیرنیا، محمد عبدالله گرجی،
محسن رئیس (سفیر ایران در بغداد) و محمدرضا خرازی در عکس دیده می‌شوند.

پس از آنکه اعضای این هیئت به حضور آیت‌الله قمی رسیدند، ضمن عرض تسلیت شاه و نخست‌وزیر، از ایشان درخواست نمودند اگر تقاضایی دارند بفرمایند. آیت‌الله قمی اظهار کردند: هیچ تقاضایی ندارم جز این که سعی کنید مبانی دینی در کشورتان توسعه پیدا نماید و ارزشهای دینی احیاء شود.

رفع مشکلات فرهنگیان به جهت نارضایتی اغلب آنان از انتصابات دکتر کشاورز مأموریت دیگری بود که از سوی قوام‌السلطنه به این جانب واگذار شد. قوام تأکید داشت ضمن گفت‌وگو با دکتر علی شایگان وزیر وقت فرهنگ به مشکلات فرهنگیان رسیدگی نمایم. من نیز در ملاقات با دکتر شایگان نارضایتی فرهنگیان را از انتصابات دکتر کشاورز عنوان نمودم. شایگان، که خود دارای تمایلات چپ‌پس بود، در پاسخ گفت: «این کار باید به تدریج انجام گیرد تا تشنج در وزارت فرهنگ رخ ندهد.» و من خوب می‌دانستم او به این موضوع رسیدگی نخواهد کرد. مورد دیگر مأموریت، نظارت بر انتخابات مجلس بود.

□ منظورتان همان انتخابات دوره پانزدهم مجلس است که در زمان قوام‌السلطنه برگزار شد؟

○ بله، منظور همان انتخابات دوره پانزدهم مجلس است که از اهمیت بسیاری برخوردار بود؛ زیرا از یک طرف قوام می‌خواست با کمک حزب دمکرات، که خودش ایجاد کرده بود، اکثر کرسی‌های مجلس را به دست آورد و از سوی دیگر مخالفان قوام و طرفداران حزب توده ضمن فعالیت بسیار جهت کسب اکثریت، هیاهوی فراوانی نیز به راه انداخته و معتقد بودند که انتصابات مجلس فرمایشی است.

فعالیت‌های انتخاباتی در شهر یوز، مانند برخی دیگر از نقاط، از حساسیت زیادی برخوردار بود؛ زیرا ضیاءالدین طباطبایی، دکتر طاهری و صراف‌زاده که هر سه از مخالفان سرسخت قوام به شمار می‌آمدند از یزد، که نفوذ زیادی در آنجا داشتند، نامزد شده بودند. از طرفی علی‌اکبر موسوی‌زاده یزدی وزیر دادگستری کابینه قوام هم، که مسئول برگزاری انتخابات شده بود و به قوام‌السلطنه قول داده بود تا از ورود مخالفان او در یزد به مجلس جلوگیری نماید، سعی داشت با سوء استفاده از اختیاراتش انتخابات این شهر را در قبضه اقوام و خویشان خود قرار دهد.

به هر حال، داود پیرنیا معاون نخست‌وزیر براساس رویه معمول آن روزگار، یعنی اعزام بازرسان برای بررسی اوضاع و احوال شهرها و شهرستانها و تهیه گزارش، درخصوص آمادگی برگزاری انتخابات با بنده ملاقات کرد و عنوان نمود که آقای قوام‌السلطنه شما را مأمور بازرسی و تهیه گزارش در انتخابات یزد کرده و ادامه داد که هرچه زودتر باید بعد از ملاقات با آقای موسوی‌زاده عازم یزد بشوی.

در ملاقات با موسوی‌زاده، او مرا از ملاقات با مخالفان قوام برحذر داشت و گفت که با مدیرالسلطنه فرماندار یزد همکاری نمایم. همچنین تأکید نمود که برگزاری انتخابات شهر یزد منوط به این بررسی و گزارش خواهد بود.

بعد از ملاقات با موسوی‌زاده، رضایت چندانی در مورد این مأموریت نداشتم؛ زیرا دریافتم که موسوی‌زاده قصد دارد از طریق من نظرات خود را اعمال نماید. موسوی‌زاده می‌خواست محمد هراتی^۴ سرمایه‌دار آن روز یزد و سیدعباس فاضلی^۵ که فرد گمنام و ناشناسی بود به مجلس راه یابند.

با این اوصاف مطابق دستور به شهر یزد رفتم، و در منزل پدر دوستم خان ملک یزدی مستقر شدم. پاسی از شب گذشته بود که عده‌ای از مخالفان قوام به منزل خان ملک یزدی آمدند و مرا از دخالت در انتخابات یزد برحذر داشتند. آقای صراف‌زاده از مخالفان قوام که خود را نماینده وکلای سابق شهر معرفی می‌کرد، تقاضا داشت در گزارشم نظرات مردم یزد را در موافقت با وکلای سابق منعکس کنم.

۵. نماینده دوره ۱۵ از یزد

۴. نماینده دوره‌های ۱۵ و ۱۶ مجلس شورای ملی از یزد



ردیف جلو از راست: ۱. عظیمی ۲. مهدی مشایخی از صاحب‌منصبان وزارت فرهنگ ۳. دکتر رضازاده شفق ۴. دکتر صدیق اعلم ۵. دکتر احمد علی آبادی ۶. دکتر علی اکبر سیاسی ۷. دکتر عبدالله معظمی
ردیف دوم: زمانی، محمود شهنایی، دکتر کسایی، دیانی، دکتر حسین مینویی، رادسرشت،
محمد عبدالله گرجی، مدن پور، معزی، اکیرنیا، سلما سزاده، محمد علی مهران،
حسین رفعتی افشار، علی اکبر مهران (تاریخ عکس فروردین ۱۳۲۶)

فردای آن روز در دیدار با فرماندار یزد او از من خواست به امکان تعیین شده جهت بازدید و بازرسی سرکشی کنم و ضمناً توصیه نمود که از هرگونه ملاقات با مخالفان پرهیز نمایم. این مطلب بسیار بر من گران آمد و به شدت ناراحت شدم. معذالک چون اوضاع را بسیار متشنج و پریشان دیدم و دریافتم اگر آنجا بمانم و دستور انتخابات را صادر کنم شهر کاملاً متشنج خواهد شد. تصمیم گرفتم محل مأموریتم را بدون کسب اجازه از فرماندار ترک کنم و به تهران بازگردم.

در تهران ابتدا به دیدار موسوی زاده رفتم. او در این ملاقات مرا از نارضایتی قوام السلطنه آگاه کرد و خود نیز شدیداً مرا مورد عتاب قرار داد. چند روز بعد از این ملاقات بود که ابلاغ برکناری از سمت بازرسی نخست‌وزیری به دستم رسید و به این ترتیب برای مدتی بیکار شدم.

□ بعد از شما چه کسی به عنوان بازرس به یزد اعزام شد و جریان انتخابات چگونه ادامه یافت؟

○ شخصی به نام جناب زاده به عنوان بازرس انتخاباتی دوره پانزدهم مجلس شورای ملی به شهر یزد رفت. او دستور انتخابات را صادر نمود و انتخابات این شهر با زدوخوردها و قتل عده‌ای از مردم بی‌گناه مطابق میل آقای موسوی زاده برگزار گردید. البته، به طوری که بعدها شنیدم، پس از سقوط دولت قوام السلطنه، جناب زاده به علت همین عملش محاکمه شد و از کار برکنار گردید.

□ شغل بعدی جناب عالی چه بود و چگونه به آن سمت منصوب شدید؟

○ در همان ایام بیکاری، احمد آرامش وزیرکار کابینه قوام السلطنه که میانه خوبی با موسوی زاده وزیر دادگستری نداشت و به شدت از نتیجه انتخابات شهر یزد ناراضی بود با من تماس گرفت. او که از جریان کار من در انتخابات یزد و همچنین برخورد غیردوستانه موسوی زاده با من آگاه شده بود مرا به وزارت کار برد و در آنجا به سمت مشاور فرهنگی وزارت کار منصوب نمود. این سرآغاز دوستی من با آرامش بود، دوستی‌ای که تقریباً تا پایان عمر او ادامه داشت و به همکاری در سایر زمینه‌ها نیز کشیده شد. به اعتقاد من وزارت کار در زمان تصدی آرامش مأمونی بود برای اغلب فرهنگستانی که از وزارت فرهنگ اخراج می‌شدند. از آن جمع، دکتر محمود مهران را می‌توان نام برد که احمد آرامش او را با احترام به وزارت کار منتقل کرده بود.

□ در مورد آرامش و شخصیت او و همچنین همکاری‌هایی که بعدها میان شما به وجود آمد چه توضیحی می‌توانید ارائه نمایند؟

○ آرامش مرد وطن‌پرستی بود، صفات اخلاقی شایسته‌ای داشت و در جلوگیری از خلافت‌کاریها مصمم و بسیار شجاع بود. در خانه او معمولاً به روی همگان باز بود و با روی گشاده از مراجعه‌کنندگان پذیرایی می‌کرد.

در کابینه قوام السلطنه مدتی به سمت وزیر کار و تبلیغات منصوب شد ولی با روی کار آمدن ابراهیم حکیم‌الملک از این سمت معزول شد و در سال ۱۳۲۶ با حمایت مالی او روزنامه‌ای را به نام دلاور منتشر ساختم. این روزنامه، که بیشتر ناشر افکار آرامش بود، پس از چند ماه انتشار به علت چاپ کاریکاتوری از نخست‌وزیر وقت، یعنی حکیمی، توقیف شد و دیگر هیچ‌گاه منتشر نشد.

آرامش، به جهت خویشاوندی و قرابتی که با شریف‌امامی داشت، در سال ۱۳۳۹ در زمان نخست‌وزیری اول شریف‌امامی به سمت ریاست سازمان برنامه و بودجه به



جمعی از مدیران جراید در دهه ۱۳۳۰

از چپ: محمدی، علی اصغر عدیلی مشاور وزارت فرهنگ، احمد آرامش، محمد عبدالله گرجی، مدیر روزنامه دلاور، پیام، مقدس زاده مدیر روزنامه ناهید، بنی احمد، شناخته نشد

شاه معرفی شد.^۶ او، پس از تصدی این سمت، به انتقاد از سیاستهای گذشته سازمان برنامه و اقدامات ابوالحسن ابتهاج در این سازمان پرداخت. پس از تغییر کابینه شریف امامی و آمدن دولت علی امینی دیگر هیچ کاری به آرامش ارجاع نشد و تا مدت‌ها بیکار بود.

□ مثل اینکه در همین دوره تغییر رویه داد و در ردیف مخالفان شاه قرار گرفت. علت تغییر رویه آرامش چه بود و چرا به مخالفت با شاه پرداخت؟

○ در ابتدا هیچ مخالفتی با شاه نداشت. علت دقیق این جریان را نمی‌دانم اما حدس می‌زنم پس از آنکه به او کاری رجوع نشد او این بی‌توجهی را ناشی از توصیه شاه به مقامات دولتی دانست و عقیده‌اش این بود که شاه مانع از ارجاع کار به او می‌شود و به همین دلیل هم او در مقابل شاه جبهه گرفت. از سوی دیگر، شاه که اصولاً در سیاست خارجی خود می‌کوشید تا دولتهای اروپایی را نرنجانند و خصوصاً نسبت به آمریکا

۶. اول اسفند ماه ۱۳۳۹ احمد آرامش به عنوان وزیر مشاور و قائم مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه معرفی شد.

این حساسیت را داشت و تلاش می‌کرد به هر نوعی حمایت آن کشور را نسبت به خود جلب نماید و چون آرامش در مخالفت با سیاستهای آمریکا مطالبی را در مجلس عنوان کرده بود این اقدام او موجب نارضایتی شاه گردید و به همین دلیل موافق نبود کاری به احمد آرامش واگذار شود.

آرامش پس از مدتی دستگیر و راهی زندان شهربانی شد؛^۷ لیکن با اقدامات پشت پرده و اعمال نفوذهای شریف‌امامی، آرامش بعد از مدتی از زندان آزاد شد و در یکی از هتلهای تهران واقع در خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) سکونت گزید.

آرامش، پس از آزادی، دست از مخالفت برنداشت به طوری که در اواخر عمر خود چند نسخه اعلامیه به خط خودش نوشت و برای مقامات عالی‌رتبه ارسال داشت. حکومت بغداد، که در آن زمان شدیداً با شاه مخالف بود، نسخه‌ای از اعلامیه آرامش را در مورد ضدیت با شاه و سلطنت و طرفداری از یک حکومت جمهوری به دست آورد و از طریق رادیو بغداد پخش نمود. انتشار این اعلامیه، پیامدی جز قتل او را به دنبال نداشت.

آخرین ملاقات من با آرامش شب قبل از ترورش بود که تصادفاً او را در خیابان پهلوی (ولی عصر فعلی) دیدم و با هم قدم‌زنان به سمت هتل محل اقامتش رفتیم. نزدیکهای هتل به من گفت: «از اینجا دیگر با من نیا چون تحت نظر هستم و اگر شما را با من ببینند دچار مشکل خواهی شد.» با او خداحافظی کردم و فردای آن روز به ضرب گلوله کشته شد.^۸

□ در خصوص چگونگی اشتغال خود در وزارت کار در زمان آرامش مطالبی می‌فرمودید؛ اگر ممکن است بفرمایید خدمت شما در وزارت کار چه مدت به طول انجامید؟

○ دقیقاً از تاریخ پنجم اسفند ۱۳۲۵ با سمت مشاور فرهنگی در وزارت کار مشغول خدمت شدم. پس از مدتی با حفظ سمت به ریاست اداره آموزش وزارت کار منصوب گشتم. در این مدت سعی داشتم طرحی جهت افزایش معلومات کارگران و بهره‌گیری از امکانات موجود تهیه کنم. در همین ایام بود که با مهندس حبیب نفیسی

۷. در ۱۸ دی ماه سال ۱۳۴۴ دادگاه شماره ۳ عادی دادرسی ارتش رسیدگی به پرونده احمد آرامش وزیر پیشین کار و تبلیغات مشاور را پایان داد و حکم خود را صادر نمود. به موجب حکم صادره آرامش به اتهام اقدام برضد امنیت کشور به ده سال زندان محکوم گردید. دکتر معصومیان و فتاحی همکاران آرامش هم هر کدام به سه سال حبس مجرد محکوم شدند.

۸. در ۲۹ مهرماه ۱۳۵۲ احمد آرامش وزیر پیشین کار و تبلیغات و وزیر اسبق مشاور و مدیر عامل سازمان برنامه در پارک لاله هدف گلوله مأموران انتظامی قرار گرفت و کشته شد. دولت او را به نام خرابکار معرفی کرد.



ردیف اول از راست: کیا، خانیایا یاتی رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، نصیرالدین خواجوی رئیس دانشگاه آذربایجان، عبدالحمید زنگنه وزیر، محمد مهراڻ کتیل استانداری آذربایجان، ادیبی مشاور وزارت فرهنگ و دینف دوم، محمد عبدالله گرجی پشت سر عبدالحمید زنگنه (۲۶ مرداد ۱۳۲۸)

همکاری نزدیکی داشتیم.

اما با تغییر کابینه و روی کار آمدن دکتر علی اکبر سیاسی به عنوان وزیر فرهنگ کابینه ابراهیم حکیمی، ایشان مجدداً از من خواست به وزارت فرهنگ برگردم. مجدداً به خانه اصلی خود وزارت فرهنگ رفتم و به سمت بازرس مخصوص وزیر منصوب شدم. ایام وزارت دکتر عبدالمجید زنگنه در سال ۱۳۲۷ و پس از او دکتر شمس الدین جزایری به عنوان رئیس دفتر وزیر فرهنگ مشغول خدمت بودم.

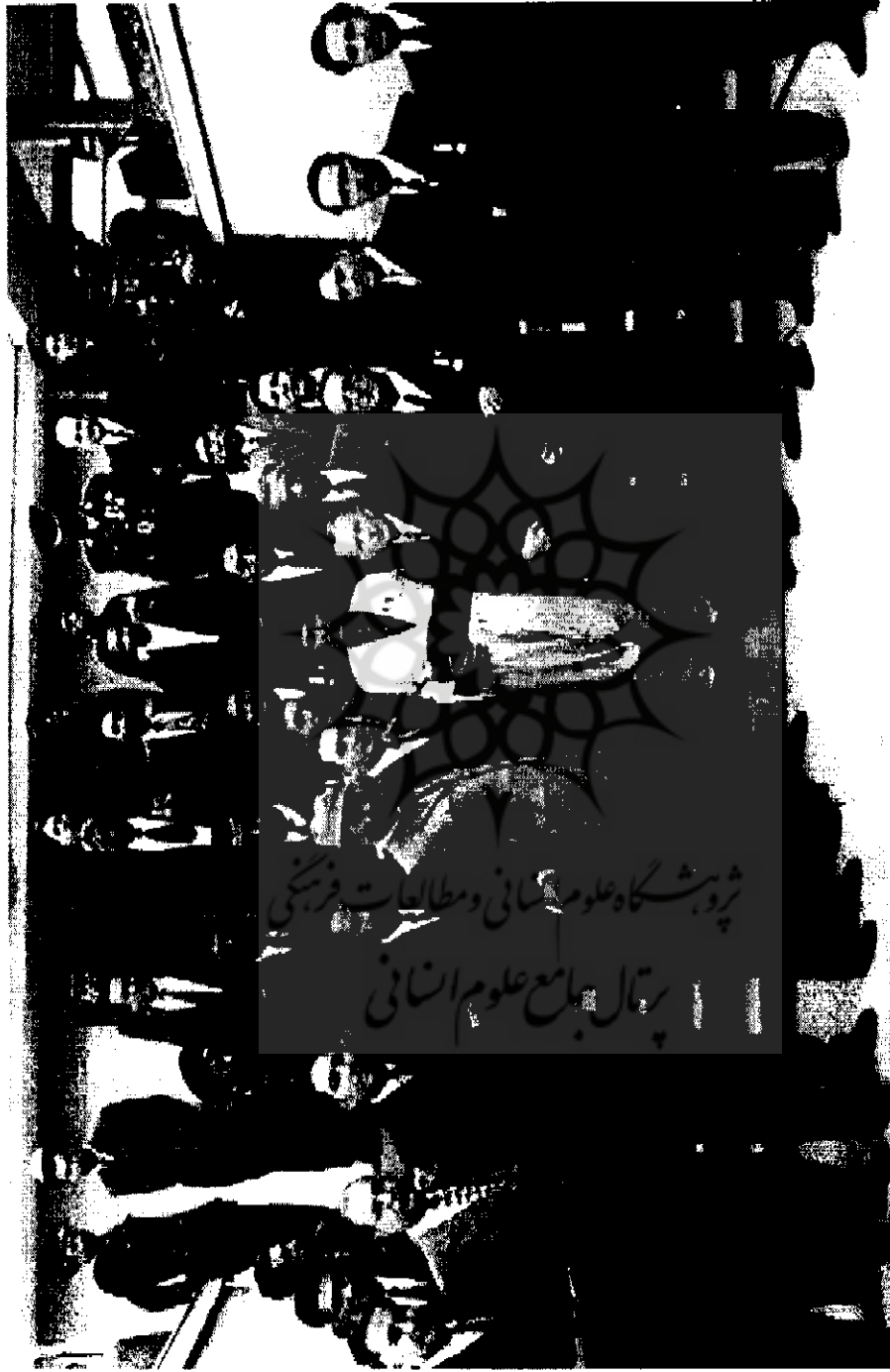
□ در مورد همکاریهای خود با آرامش اشاره به روزنامه دلاور کردید. درخصوص این روزنامه، مجوز، تیراژ و همکاران خود در روزنامه توضیحات بیشتری بفرمایید؟

○ امتیاز این روزنامه را در سال ۱۳۲۶ گرفتم؛ اما از آنجا که نه تجربه فعالیت سیاسی داشتم و نه توان مالی در ملاقاتی با آرامش موضوع امتیاز و مجوز روزنامه دلاور را با او در میان گذاشتم. آرامش هم که در پی فرصتی بود تا بتواند آراء افکار سیاسی خود را مطرح نماید به من قول همکاری داد و تمام هزینه‌های مالی روزنامه را متقبل شد. ما نیز بلافاصله محلی را در یکی از پاساژهای خیابان لاله‌زارنو به عنوان دفتر روزنامه اجاره گرفتیم و شروع به تهیه مقاله کردیم. اغلب مطالب این روزنامه به لحاظ سیاسی جنبهٔ سوسیالیستی داشت و آقای آرامش آنها را کنترل می‌کرد. واقعیت این است که در آن روزگار فقط به داشتن روزنامه دلخوش بودم و اصلاً متوجه جریانات سیاسی نبودم. مقابله با حزب توده نیز انگیزه و عامل مهمی بود که مرا به این سو سوق داد. به هر حال، با همکاری عده‌ای از دوستان آرامش که متأسفانه نام آنها را به خاطر ندارم و عده‌ای از دوستان خودم افرادی چون خان ملک یزدی، دکتر پارسا، دکتر نیک نژاد و فقیه دامغانی روزنامه دلاور منتشر شد.

انتشار این روزنامه حدود هفت ماه ادامه داشت. تا اینکه در یکی از شماره‌های این روزنامه به توصیه آرامش که با نخست‌وزیر وقت حکیم‌الملک چندان موافق نبود کاریکاتور ناموزونی از ابراهیم حکیمی چاپ کردیم و همین اقدام موجب توقیف آن شد و دیگر هیچ‌گاه چاپ نشد.

□ در مورد فعالیت‌های ضد توده‌ای خود و سایر دوستانان در وزارت فرهنگ مطالب بیشتری را عنوان بفرمایید؟

○ در طول خدمتم در وزارت فرهنگ، بنابر دلایل مختلف و من جمله تضاد شدید عقیدتی، همواره با حزب توده و اعوان و انصار آن حزب مبارزه و به همین علت هم بارها مورد تعرض عوامل آن حزب قرار گرفتم. محور اصلی مخالفت بنده با حزب توده این بود که اعضای آن حزب گمان می‌کردند اگر کشور تسلیم روسها بشود اوضاع



رديف جلو از چپ: دپا بازرس وزارت فرهنگ، مرضی علی اسفندیاری، محمد عبدالله گرجی، دکتر محمد مکرى مدیرکل بازرسی، رئیس ژاندارمری ستاد،
نقی تقوی مدیر روزنامه هراز، از سران ایلات کردستان، محمد وحید، شناخته نند، مهندس افخم حکیم، شناخته نند، نقر آخر قائم مقامی
بازرس وزارت فرهنگ، رديف دوم از راست نقر دوم دکتر علی فرهمندی

مملکت روبه بهبود خواهد نهاد. چنین فکری به زعم من و سایر همفکرانم در وزارت فرهنگ خطای محض و اشتباه جبران‌ناپذیری قلمداد می‌شد. وزارت کار و وزارت فرهنگ دو کانون اساسی فعالیت‌های حزب توده را تشکیل می‌داد. نمایندگان این حزب در وزارت کار سعی داشتند با نفوذ بین کارگران آنان را با خود همصدا کنند. در وزارت فرهنگ هم دانش‌آموزان مدارس و دانشجویان دانشگاهها مورد نظر بودند. سران حزب توده در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ بیشترین فعالیتها را انجام می‌دادند. سعی می‌کردند دانش‌آموزان را بر ضد اولیای مدارس بشورانند و در نتیجه این آشفتگیها به هدفهای مورد نظر خود برسند.

قدوه و طلایی دو تن از کارمندان وزارت فرهنگ و در حقیقت رابط آن حزب با وزارت فرهنگ بودند. این دو نفر معمولاً در اطاقهای وزارتخانه پرسه می‌زدند و اخبار را به حزب توده منتقل می‌کردند. اقدام دیگر آنان این بود که سعی داشتند با رخنه در افکار افراد دو دول آنها را به سوی حزب توده جذب کنند، اسیر افکار کمونیستی سازند و با ایجاد اغتشاش و کارشکنی نیت خود را به اجرا در آورند.

خوشبختانه فعالیت‌های حزب توده در وزارت فرهنگ چندان موفقیت‌آمیز نبود زیرا اکثر فرهنگیان کشور با افکار و عقاید حزب توده موافق نبودند و اهداف نامناسب آنان را به خوبی درک می‌کردند و به مبارزه با آن می‌پرداختند. در این میان می‌توانم به اقدامات ذبیح‌الله صفا اشاره کنم. او مخالف سرسخت حزب توده بود؛ و چون عضو حزب اراده ملی سیدضیاء بود با انتشار روزنامه‌ای به نام شاهنگ به مبارزه با آن حزب مشغول بود. بنده هم، همان‌طور که اشاره کردم، امتیاز روزنامه دلاور را گرفتم تا به یکی از اهداف خود یعنی مقابله با حزب توده بپردازم. در دفتر همان روزنامه به اتفاق عده‌ای دیگر از فرهنگیان از جمله آقایان محسن حداد، دکتر حسین مینویی، محسن شاملو، دکتر احمد علی‌آبادی، دکتر آفقه، مهندس افخم حکیم، خان ملک یزدی، جمعیتی را به نام «جمعیت رهبران فرهنگ» تشکیل دادیم. البته هدف ما ایجاد نیرویی تأثیرگذار در تحولات اجتماعی نبود بلکه بیشتر قصد داشتیم با اقداماتی که در وزارت فرهنگ صورت می‌گیرد مقابله کنیم.

□ در کابینه رزم‌آرا ابتدا دکتر جزایری و سپس دکتر زنگنه هر کدام برای مدتی به سمت وزیر فرهنگ منصوب شدند، ارتباط رزم‌آرا با آنها چگونه بود و علت استعفای دکتر جزایری چه بود؟

○ به گمان من رزم‌آرا با دکتر جزایری رابطه‌ی خوبی نداشت؛ شاید بتوان گفت دکتر جزایری وزیر تحمیلی کابینه رزم‌آرا بود. به نظر می‌رسید او که در آن زمان شدیداً مورد حمله برخی از علما و روحانیان بود، دکتر جزایری را که مورد حمایت



از راست دکتر محسن مقدم استاد دانشگاه، الهیار صالح، محمد وحید تنکابنی، دکتر امیراعلم
دکتر محمود حسایی، دکتر فرشاد معاون دانشکده علوم، دکتر عبدالحمید زنگنه
(وزیر فرهنگ)، برادر دکتر حسایی، محمد عبدالله گرجی

روحانیان بود به عنوان وزیر فرهنگ برگزید تا بدین وسیله اعتراض عده‌ای از علما را نسبت به خود برطرف سازد و جو را آرام نماید؛ لیکن پس از انتصاب جزایری به وزارت فرهنگ هیچ‌گاه رابطه آن دو خوب نشد چون در آن زمان مسئول دفتر وزیر فرهنگ بودم و عملاً در جریان روابط آن دو قرار داشتم.

رزم‌آرا که پس از انتصاب مصلحتی جزایری دل خوشی از او نداشت در پی آن برآمد تا با ایجاد پاپوشی او را از صحنه قدرت حذف نماید؛ به همین جهت اغلب اوقات بازرسانی به دفتر مدیر مراجعه می‌کردند و در خصوص کارها و اقدامات دکتر جزایری سؤالاتی می‌کردند. آنان حتی می‌خواستند نامه‌های وزیر را بخوانند. اما من در پاسخ مأموران از اقدامات شایسته و خوب دکتر جزایری سخن می‌گفتم؛ و بدین ترتیب، بازرسان ناکام دفتر کار مرا ترک می‌کردند.

اما آنچه که علاوه بر اینها، موجب استعفای دکتر جزایری شد خلق و خوی او بود. چون فردی عصبانی و رک بود و به همین جهت به افرادی که در وزارت فرهنگ با او همکاری نمی‌کردند پرخاش می‌کرد، اخلاقی که منجر به افزایش مخالفان او شد. این ویژگی در ارتباطش با رزم‌آرا هم بی‌تأثیر نبود. او از رزم‌آرا حرف شنوی نداشت و در

مقابل خواسته‌های او مقاومت می‌کرد تا اینکه سرانجام تحت فشارها و تحریرات مستقیم و غیرمستقیم رزم‌آرا استعفا داد و خانه‌نشین شد.

پس از او دکتر عبدالحمید زنگنه به سمت وزارت فرهنگ معرفی شد. به اعتقاد من زنگنه فرد خانواده‌دار، محبوب و آرامی بود و از دروغ و تملق نفرت داشت؛ تنها عیبش این بود که در تصمیم‌گیری ضعیف بود.

دکتر زنگنه طرفدار شاه بود و این ویژگی‌ای بود که سوءظن رزم‌آرا را برمی‌انگیخت و به همین دلیل رابطه این دو نیز چندان خوب و حسنه نبود. رزم‌آرا به دکتر زنگنه اعتماد نداشت و به همین جهت اغلب بازرسانی که به وزارت فرهنگ می‌آمدند در پی آن بودند تا نقطه ضعفی از او به دست بیاورند.

□ علت اصلی سوءقصد به دکتر عبدالحمید زنگنه در ۲۸ اسفند ماه سال ۱۳۲۹ در دانشگاه تهران چه بود؟

○ به اعتقاد من این سوءقصد از سوی توده‌ایها طراحی شده بود. در آن زمان حزب توده زنگنه را با کمک جراید و کارمندان وابسته به آن حزب در وزارت فرهنگ شدیداً مورد حمله قرار می‌داد. علاوه بر این، دکتر بقایی و یازان او هم برضد او اقداماتی می‌کردند و صراحتاً او را دشنام می‌دادند. ادعای آنان این بود که دکتر زنگنه در تنظیم لایحه‌ای که بعدها به عنوان قانون «قاز» شهرت یافت مشارکت داشته است. «قاز» قانونی بود که کارکنان دولت را از داشتن امتیاز هرنوع نشریه‌ای منع می‌کرد. دکتر زنگنه و دکتر منوچهر اقبال این قانون را پیشنهاد داده بودند. شهرت «قاز» به این قانون نیز از این باب بود.

به هر حال، دکتر زنگنه به دلیل شرکت در پیشنهاد این قانون توسط فردی که نسبت به او کینه داشت مورد سوءقصد قرار گرفت.^۹

□ در دوره نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق شما چه سمتی در وزارت فرهنگ داشتید؟

○ من در تمام دوران زمامداری دکتر محمد مصدق در وزارت فرهنگ مشغول فعالیت بودم. زمانی که دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ بود من رئیس دفتر ایشان بودم. به علت مشغله بیش از حد دکتر سنجابی در خارج از وزارت فرهنگ، خصوصاً در جبهه ملی عملاً بیشتر امور این وزارتخانه برعهده بنده بود؛ البته در اوایل، سنجابی اطمینان زیادی به من نداشت اما با گذشت زمان اعتمادش به من جلب شد به طوری که اغلب کارهایش را من انجام می‌دادم.

۹. در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹ دکتر عبدالحمید زنگنه رئیس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ در هنگام خروج از دانشکده هدف گلوله شخصی به نام نصرت‌الله قمی قرار گرفت و به سختی مجروح گردید. نامبرده بلافاصله به بیمارستان انتقال یافت و در چهارم فروردین ماه سال ۱۳۳۰ درگذشت.



دیرستان دارالفنون ۱۳۲۶

نشسته از راست: پزشکيان، محمدعبدالله گرجی، مهدی برکشلی، محسن حداد،
تابان، ثابت قدم و تعدادی از محصلین دارالفنون

در مجموع دکتر سنجابی از نظر من فرد بسیار سالم و وطن پرستی بود و از مشاوران و معاونان بسیار خوبی بهره می گرفت، افرادی نظیر دکتر جناب، دکتر آل بویه و عده ای دیگر که عمدتاً از استادان دانشگاه بودند حتی مدتی هم مهندس بازرگان، پیش از آنکه به شرکت نفت برود، معاون ایشان بود.

در آستانه انتخابات مجلس هفدهم، سنجابی برای شرکت در انتخابات از سمت خود استعفا داد و دکتر محمود حسینی را به جای خود به دکتر مصدق معرفی کرد و مصدق هم پذیرفت. دکتر حسینی تغییرات زیادی در وزارت فرهنگ صورت نداد و مراهم در همان سمت یعنی مدیر کل دفتر وزارت فرهنگ ابقا کرد. در همین زمان بود که بنابه دعوت دولت آمریکا جهت بازدید از مراکز فرهنگی آن کشور به آن دیار رفتم.

□ این سفر در چه تاریخی بود و دعوت از سوی چه ارگان یا نهادی صورت گرفته بود؟
○ در طول سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ دولت آمریکا عمدتاً از ایرانیانی که دارای سمتی دولتی بودند جهت بازدید از مراکز فرهنگی آن کشور دعوت به عمل آورد. به موجب این طرح که به نام «فولبرایت» مشهور بود عده زیادی به آمریکا رفتند. زمانی که از ما دعوت شد تا به آمریکا برویم هنوز دکتر سنجابی وزیر فرهنگ بود اما چند روزی از

انتصاب دکتر حسابی^{۱۰} نگذشته بود که ابلاغی مبنی بر موافقت با مسافرت بنده به آمریکا با امضای دکتر سنجابی وزیر پیشین فرهنگ به دستم رسید.

در این ابلاغ، که در تاریخ ۱۳۳۰/۹/۶ امضا شده بود، دکتر سنجابی ضمن اظهار موافقت خود با مأموریت بنده عنوان نموده بود که چون در مسافرت به آمریکا مدتی در اروپا متوقف خواهید بود به شما مأموریت داده می‌شود به امور سرپرستیهای آمریکا و اروپا دقیقاً رسیدگی کنید و نتیجه مطالعات و بررسیهای خود را راجع به نواقص امور دانشجویان اعزامی گزارش بدهید.

با موافقت دکتر حسابی و تأکید مجدد او بر همان نکات در دستور ابلاغی وزیر پیشین، مسافرت بنده به همراه آقای مهندس افخم حکیمی که در آن زمان معاون دفتر وزیر بود به آمریکا از طریق اروپا آغاز شد. در طول این مأموریت راجع به امور سرپرستی محصلان خارج از کشور مطالعات دقیقی کردم و با سرپرست محصلان تیمسار دکتر اسفندیاری در آمریکا و دکتر محمد یزدانفر سرپرست محصلین ایرانی در فرانسه و دکتر محمود صناعی سرپرست محصلین ایرانی در انگلستان جلسات متعددی تشکیل دادم، و نتایج آن جلسات را، ضمن یک گزارش ۸۰ صفحه‌ای به وزارت فرهنگ اعلام داشتم. نکات مهم این گزارش شامل چگونگی تعلق گرفتن ارز به محصلان خارج از کشور، اشکالاتی که آنها پس از فارغ‌التحصیل شدن با آن روبه‌رو بودند، و همچنین عدم راهنمایی دقیق آنها در مورد رشته تحصیلی و دانشگاه مورد نظرشان می‌شد.

مشکل عمده دیگری که در آمریکا بیش از اروپا نمود داشت نبود شعب سرپرستی محصلان بود به طوری که ما در کل قاره پهناور آمریکا تنها یک سرپرستی داشتیم و به همین لحاظ اغلب محصلان دچار مشکل بودند؛ چون مجبور بودند برای حل مشکلاتشان با پرداخت هزینه‌های گزاف، مسافت زیادی را طی کنند تا به مقر سرپرستی ایران برسند و اگر کار اداری آنها چند روزی طول می‌کشید می‌بایستی مخارج بسیاری متقبل شوند. بنابراین، در آن گزارش پیشنهاد دادم که سرپرستی محصلان ایرانی در آمریکا از یک شعبه به سه شعبه در مناطق مختلف افزایش یابد. البته در آن زمان امیدی به تصویب این پیشنهاد نداشتم چون می‌دانستم این کار مستلزم موافقت شاه است و از طرفی دکتر اسفندیاری که از وابستگان دربار و شاه بود تمایل چندانی به این کار نداشت.

□ آیا این پیشنهاد شما به تصویب رسید یا خیر؟

۱۰. دکتر محمود حسابی در تاریخ ۱۳۳۰/۹/۱۳ به سمت وزارت فرهنگ منصوب شد.

○ همان طوری که حدس می‌زدم با توجه به مخالفت دکتر اسفندیاری این پیشنهاد در آن زمان به تصویب نرسید؛ اما همین تقاضا را در سال ۱۳۳۷، زمانی که دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ بود و بنده هم مدیرکل بازرسی فرهنگ بودم، عنوان نمودم و در این خصوص ساعتها با دکتر مهران که به زیروبم امور و مسائل فرهنگی کاملاً آشنا بود صحبت کردم تا اینکه بالاخره متقاعد شد در این مورد با شاه سخن بگوید.

این بار موقعیت نیز تا حدودی مساعد بود. دانشجویان وابسته به احزاب مختلف، از جمله حزب توده، در آمریکا تظاهراتی بر ضد دکتر اسفندیاری ترتیب داده بودند. خبر این تظاهرات، که یکی از اهدافش مقابله با دربار بود به گوش شاه رسیده بود و به همین دلیل پس از آنکه دکتر مهران پیشنهاد افزایش شعب سرپرستی محصلان ایرانی مقیم آمریکا را ارائه داد شاه بلافاصله موافقت خود را اعلام کرد تا شاید اندکی از التهاب و اعتراضات دانشجویان تخفیف یابد.

پس از موافقت شاه سه مرکز سرپرستی در آمریکا ایجاد شد به این ترتیب که دکتر اسفندیاری در واشنگتن ریاست شعبه مرکزی و جنوب آمریکا را برعهده گرفت، محسن حداد به عنوان سرپرست شمال شرق آمریکا در ایالت نیویورک، و رفعتی افشار استاد دانشکده حقوق در سانفرانسیسکو سرپرست قسمت شمال غرب آمریکا را بر عهده داشت.

□ این مسافرت به چه منظوری صورت گرفت و با چه کسانی دیدار کردید؟

○ دیدارها برای من بسیار ارزشمند بود؛ زیرا با مسائلی آشنا می‌شدم که تا قبل از آن آگاهی نداشتم. مسئولان و دست‌اندرکاران آمریکایی طی برنامه منظمی مراکز فرهنگی ۱۸ ایالت آمریکا را برای بازدید ما در نظر گرفته بودند. در طول این بازدیدها با بسیاری از اولیای مدارس و رؤسای دانشکده‌های مختلف به بحث و گفت‌وگو پرداختم همچنین آنان از من سوال نمودند که در آمریکا مایلیم با چه کسانی ملاقات کنم. بنده هم فهرستی از اسامی مورد نظرم را به آنها ارائه دادم. در آن میان نام آقای گریدی سفیر کبیر سابق آمریکا در ایران را نیز برده بودم و خواستم ترتیبی اتخاذ شود که بتوانم با گریدی ملاقات کنم. پس از هماهنگیهای لازم مسئولان آمریکایی اعلام نمودند دو ماه دیگر می‌توانم ایشان را در محل شرکتش واقع در ایالت سانفرانسیسکو ملاقات کنم. به هر حال، بازدیدها و ملاقاتهای بنده طبق برنامه تنظیمی پیش می‌رفت. واقعیت جالبی که در این ملاقاتها به آن پی‌بردم این بود که اغلب افرادی که با آنان ملاقات کردم ایران را نمی‌شناختند و از موقعیت استراتژیک مهم ایران آگاهی نداشتند. به همین دلیل من و مهندس افخم حکیم مجبور بودیم در ملاقاتهایمان در مورد ایران و اهمیت استراتژیکی ایران مطالبی را عنوان نماییم.

خاطره دیگری که از این مسافرت دارم سخنرانی به زبان فرانسه در دانشگاه نیو اورلئان بود، این سخنرانی با عنوان - در مورد نقش جغرافی-سیاسی ایران در آسیا مورد توجه حضار قرار گرفت و پس از سخنرانی مرا مورد تشویق قرار دادند.

□ در دیدار با دکتر گریدی چه هدفی داشتید و موضوع مذاکرات شما چه بود؟

○ هدف خاصی از این ملاقات نداشتم، تنها براساس علاقه‌مندی شخصی‌ام تقاضا کردم با او ملاقات کنم. همان‌طور که خدمتان عرض کردم، پس از گذشت دو ماه از ورودم به آمریکا ایشان را در دفتر کارشان واقع در ایالت سانفرانسیسکو ملاقات کردم. گریدی در آن زمان رئیس یک شرکت بود.

در ملاقات با او پس از تعارفات معمول، گریدی از حال دکتر مصدق سراغ گرفت و از روابط ما با شاه سؤال نمود. در پاسخ او اظهار کردم: «حال دکتر نسبتاً خوب است؛ اما روابط او با شاه اصلاً خوب نیست.» سپس نظر او را نسبت به دوام حکومت مصدق جويا شدم. گریدی در پاسخ مطلبی را گفت که کمتر از یک سال و نیم بعد به وقوع پیوست. او اظهار داشت: «متأسفانه با تغییر من از تهران و معرفی هندرسون به عنوان سفیر آمریکا در ایران زوال حکومت مصدق تا یک سال بعد قطعی خواهد بود.» بنده، که از این پاسخ متعجب شده بودم، پرسیدم چرا مصدق را از کار برکنار خواهند کرد؟ پاسخ داد: «براساس گزارشهای دریافتی از ایران این خطر وجود دارد که، با رفتن شاه، کنترل ایران به دست توده‌ایها بیفتد؛ و از سوی دیگر، دکتر مصدق هنوز مسئله را با آمریکاییها حل نکرده است. شاه و دولت انگلستان هم از دکتر مصدق و رویه او رضایت چندانی ندارند.» او ادامه داد: «تغییر و معرفی هندرسون که از اعضای سازمان سیا آمریکا است و همچنین عواملی که به آن اشاره نمودم همگی حکایت از آن دارد که دولت مصدق قطعاً بر اثر توطئه‌ای سرنگون خواهد شد.» در بازگشت به تهران این موضوع را با هیچ‌کسی در میان ننهادم تا اینکه سرانجام در ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ پیش‌بینی گریدی تحقق یافت.

□ از دوران وزارت دکتر محمود حسابی مطالبی را می‌فرمودید...

○ بله او دانشمندی فرهیخته و در عین حال بی‌آلایش و ساده بود. در اجرای امور دقت بسیاری به کار می‌برد و در تصمیم‌گیریها شتابی نداشت. راستگو، درست‌کردار و قابل اطمینان و اعتماد بود. به نظر من تنها ایراد به آن مرحوم این بود که آشنایی کافی به امور اداری نداشت. به مرحله مدتی پس از مراجعت به ایران دکتر حسابی به علت اختلافش با حسین مکی و دکتر محمد مصدق از وزارت استعفا داد.

ماجرای این قرار بود که پس از برکناری دکتر مجتهدی به تحریک برخی از مخالفانش به وسیله مرحوم حسابی، ناظم دبیرستان البرز آقای اسکویی به طرفداری از مجتهدی برخاست که چرا او را عوض کرده‌اید. مکی نیز چون با اسکویی مناسباتی داشت جانب مجتهدی را گرفت. سرانجام، کار به جایی کشیده شد که مکی در حمایت از مجتهدی به اتاق دکتر جناب معاون دکتر حسابی رفت و به او توهین نمود. دکتر حسابی از این موضوع اطلاع پیدا کرد، و در همان روز جمعی از کارکنان وزارت فرهنگ، که من نیز در بین آنها بودم، برای دیدار مصدق به ملاقات او رفتیم تا موضوع اهانت مکی را به او گزارش دهیم؛ لیکن دکتر مصدق آن‌طور که بایسته بود مطلب را جدی تلقی نکرد و ما هم بی‌هیچ نتیجه‌ای برگشتیم. به همین جهت، دکتر حسابی استعفا داد هرچند که دکتر مصدق استعفا را قبول نکرد اما این کار نیز سودی نبخشید و پس از آن دکتر حسابی دیگر در هیچ‌یک از جلسات هیئت دولت شرکت نکرد و بدین ترتیب دکتر آذر به جای ایشان به وزارت رسید.

□ وضعیت شغلی جناب عالی در زمان وزارت دکتر مهدی آذر به چه ترتیبی ادامه یافت. همچنین اگر در خصوص اقدامات و ویژگیهای شخصیتی ایشان توضیحاتی بفرمایید ممنون می‌شویم؟

○ دکتر مهدی آذر پزشک خوشنام، ورزیده و حاذقی بود و در اداره وزارت فرهنگ از مشاوران و فعالانی استفاده می‌کرد که همگی نسبت به اوضاع فرهنگی کشور آگاهی کاملی داشتند؛ افرادی نظیر آقایان: احمد آرام، رضا اقصی، دکتر محمود مصاحب و احمد بیرشک که از فرهنگیان خوشنام آن ایام بودند. به اعتقاد من اگر دکتر آذر موفقیتی در امور فرهنگی داشته قطعاً مدیون همین افراد بوده است.

مهدی آذر پس از آنکه در وزارت فرهنگ مستقر شد چون شناختی از من نداشت مرا از اداره کل دفتر وزارتی برکنار کرد و در سمت بازرسی مالی وزارتی منصوب نمود و به جای من شخصی به نام دکتر شریف را به این سمت گماشت لیکن پس از مدت کوتاهی از این عمل اظهار تأسف کرد و مرا به عنوان مدیرکل اداره تعلیمات عالی منصوب کرد، مقامی که بالاتر از دو سمت سابق بود.

در آن زمان چون هنوز وزارت علوم تشکیل نشده بود امور محصلان خارج از کشور از طریق این اداره رسیدگی می‌شد. از جمله اقدامات بسیار مفید و خوبی که در این زمان صورت گرفت رسیدگی به وضع ارزی محصلان خارج از کشور بود. این کار با توجه به مضیقه‌های ارزی در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق اقدامی ضروری بود.

مشکل از زمانی آغاز شد که وزارت فرهنگ به علت نداشتن ارز کافی برای اعزام

محصلان به خارج از کشور با موانعی روبه‌رو شد. به همین جهت، ما تصمیم گرفتیم به وضع ارزی محصلان خارج از کشور رسیدگی کنیم تا ارزش فقط به آن دسته از محصلان تعلق بگیرد که استحقاق آن را دارند.

به این مناسبت بنا به دستور دکتر مصدق کمیسیونی مرکب از سه نفر مأمور رسیدگی به این کار شد. کی استوان، پیشکار دارایی تهران، به عنوان نماینده وزارت دارایی؛ آشتیانی، رئیس اداره روابط فرهنگی وزارت امور خارجه به عنوان نماینده وزارت خارجه؛ و مدیرکل اداره تعلیمات عالی، به عنوان نماینده وزارت فرهنگ، ما در مدت کوتاهی می‌بایست بیش از ۶۰۰۰ پرونده را مطالعه کنیم. به علت حجم بیش از حد کار مجبور بودیم تا پاسی از نیمه‌شب مشغول بررسی پرونده‌ها باشیم. در آن زمان حکومت نظامی اعلام شده بود و ما مجبور شدیم از فرماندار نظامی اجازه بگیریم تا بتوانیم تا نیمه‌های شب کار کنیم. سرانجام در بررسی ۶۰۰۰ پرونده فقط ۱۲۰۰ نفر از محصلان را مستحق دریافت سهمیه ارز دولتی تشخیص دادیم. این کار اعتراض بسیاری را که عمدتاً به طبقات بالا و متنفذی وابستگی داشتند برانگیخت. آنان به قطع سهمیه ارزی خود یا فرزندان‌شان اعتراض کردند و، خلاصه، این اقدام جنجال بسیاری آفرید به طوری که دکتر مصدق در تاریخ ۱۳۳۱/۱۲/۱۸ برای فرونشاندن این سروصداها بیانیه‌ای به این مضمون صادر کرد:

وزارت فرهنگ، مقتضی است به منظور رسیدگی به شکایت محصلان ایرانی مقیم خارج کمیسیونی به عضویت آقایان کی استوان پیشکار دارایی تهران، آشتیانی رئیس اداره روابط فرهنگی وزارت امور خارجه و گرجی رئیس اداره کل تعلیمات عالی تشکیل بدهند. پس از تعیین مدت معینی برای قبول شکایات به موارد مورد اعتراض دقیقاً رسیدگی کنند و با روش و طریق صحیح و اطمینان بخش اظهار نظر نمایند.

نخست وزیر دکتر محمد مصدق

ما هم طبق شکایت دستوراً مجدداً آن کمیسیون را تشکیل دادیم و پس از رسیدگیهای لازم تنها ۲۰ مورد شکایت را مجاز تشخیص دادیم تا از ارزش دولتی استفاده کنند. ما سهمیه ارز بیشتر کسانی را قطع کرده بودیم که از خانواده‌های متمول بودند و یا کسانی که در رشته‌های بسیار کم اهمیتی چون خانه‌داری و... درس می‌خواندند و به اعتقاد من این کار، اقدام مفید و مثبتی بود که در آن تاریخ صورت گرفت.

□ پس از کودتای سال ۱۳۳۲ در ابتدا شنیده می‌شد که آقای دکتر محمود مهران به عنوان وزیر فرهنگ معرفی خواهند شد؛ لیکن پس از معرفی کابینه، آقای رضا جعفری به عنوان کفیل و بعد هم وزیر فرهنگ معرفی شدند؛ علت این تغییر چه بود؟



ردیف اول از راست نشسته: ۱. طباطبایی ۲. فرخ‌منش ۳. محمدتقی مصطفوی رئیس موزه ۴. رهنمون ایستاده از راست: ۱. کامبیز ۲. خشایار مصطفوی ۳. صادق صیمی ۴. نصرت‌اله مشکاتی، ۵. محمدعبدالله گرجی ۶. دانشور رئیس اداره داخلی موزه ۷. ثابتیان از مشاورین موزه ۸. علی سامی

○ از قراری که بنده پس از کودتا شنیدم قبل از روی کار آمدن سپهبد فضل‌الله زاهدی جلسه‌ای با اطلاع او در منزل آقای دکتر جهان‌شاه صالح برگزار گردید تا برای برگزیدن وزیر فرهنگ کابینه کودتا مشورت کنند. شرکت‌کنندگان در این جلسه از جمله علی‌اصغر حکمت، حسام دولت‌آبادی، سپهبد هدایت و عده‌ای دیگری نظر مساعد خود را نسبت به دکتر محمود مهران اعلام داشتند. اما از آنجا که در این ایام دکتر مهران با سمت سرپرستی محصلان ایرانی خارج از کشور در اروپا بسر می‌برد و نمی‌توانست تا زمان معرفی کابینه در تهران حاضر شود در همان جلسه و به پیشنهاد علی‌اصغر حکمت تصمیم گرفته شد که رضا جعفری به معاونت وزارت فرهنگ منصوب گردد تا مهران بیاید و به عنوان وزیر فرهنگ معرفی شود. به هر حال، رضا جعفری در ابتدا با سمت معاون و سپس با سمت کفیل فرهنگ در آن وزارتخانه مشغول به کار شد و در همان ابتدای کارش در نخستین اقدام حدود ۱۴ تن از معاونان، مدیران کل و رؤسای ادارات را تعویض نمود. او به منظور سابقه آشنایی و دوستی دیرین مرا به عنوان مدیر کل دفتر وزارتی منصوب کرد.

دکتر مهران پس از ورود به ایران و مشاهده تغییراتی که آقای جعفری در وزارت فرهنگ ایجاد کرده بود پست وزارت فرهنگ را نپذیرفت. به این ترتیب رضا جعفری

پس از مدتی حکم وزارت فرهنگ را از سپهبد زاهدی دریافت داشت و تا پایان کابینه زاهدی در آن سمت بود. جعفری پست همکاران قبلی خود را ترقی داد و بنده را نیز در تاریخ ۱۳۳۲/۱۰/۸ به عنوان مدیر کل بازرسی وزارت فرهنگ معرفی کرد. سمتی که تا چهار سال بعد نیز ادامه یافت.

□ منظور شما اداره‌ای نبود که بعد از کودتا برای تصفیه کارمندان توده‌ای یا طرفداران دکتر مصدق در وزارتخانه‌ها از جمله فرهنگ تشکیل شد؟

○ خیر. اداره کل بازرسی قبل از این تاریخ هم وجود داشت و وظیفه اصلی آن رسیدگی به شکایات مختلف بود. اشخاص برکنار شده تنها به علت توده‌ای بودن یا گرایشهای فکری خاصشان نبود بلکه بسیاری از آنها به دلایل مختلف اخلاقی یا فساد مالی برکنار می‌شدند.

در طول این مدت، بنده کارهای بسیاری در بازرسی وزارت فرهنگ صورت دادم. با تغییراتی که در تشکیلات بازرسی صورت گرفت اساس این تشکیلات دگرگون شد. براساس این تغییرات ۱۴ شهر از استان تهران دارای تشکیلات بازرسی مستقل شدند. همچنین با ایجاد تقسیم کار در اداره بازرسی، خواستیم آن را به سه اداره تقسیم کنیم که هر کدام با وظایف مشخص به فعالیت بپردازند. اداره بازرسی اداری، اداره بازرسی فنی و اداره بازرسی امور اجتماعی، تقسیم‌بندی جدید اداره بازرسی کل را تشکیل می‌دادند.

فعالیت دیگری که در اداره بازرسی کل انجام شد انتخاب افرادی موجه و واجد صلاحیت جهت اجرای امور بازرسی بود. این افراد مأموریت داشتند پس از تحقیقات لازم و بررسیهای کافی در خصوص افراد ناصالح در وزارت فرهنگ حکم صادر نمایند. طی تحقیقات انجام یافته ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر از توده‌ایها و کارشکنان وزارت فرهنگ - اعم از معلم، کارمند و... - از کار برکنار شدند. با طرفداران دکتر مصدق برخوردی نشد و حتی در مورد جعفری باید بگویم او قلباً گرایش ضد مصدقی نداشت و حتی با افرادی نظیر دکتر شایگان و دکتر سنجابی که از نزدیکان دکتر مصدق بودند روابط دوستانه داشت.

□ با آمدن دولت حسین علا، دکتر محمود مهران به سمت وزارت فرهنگ معرفی شد. اگر ممکن است در مورد ایشان و اقداماتی که در وزارت فرهنگ انجام دادند توضیحاتی بفرمایید؟

○ همان‌طور که قبلاً اشاره کردم دکتر مهران پس از بازگشت از پاریس و مشاهده تغییر و تحولاتی که رضا جعفری کفیل وقت این وزارتخانه ایجاد کرده بود از قبول پست

وزارت فرهنگ منصرف شد. اما با تغییر کابینه و روی کار آمدن حسین علا، دکتر محمود مهران به عنوان وزیر فرهنگ معرفی شد. علا هیچ شناختی از جعفری نداشت در عوض مهران را خوب می‌شناخت. او در تمام مدت نخست‌وزیری حسین علا و منوچهر اقبال و اوایل کابینه جعفر شریف امامی به عنوان وزیر فرهنگ خدمات بسیاری را انجام داد.

بیمه کردن معلمان و کارکنان وزارت فرهنگ یکی از اقدامات خوب و شایسته مهران بود؛ تا آن زمان کارکنان وزارت فرهنگ تحت پوشش بیمه خدمات درمانی نبودند. با پیگیری و تلاش دکتر مهران طرح بیمه خدمات درمانی در وزارت فرهنگ به اجرا درآمد و مایه خشنودی کارکنان این وزارتخانه شد.

به طور کلی، از آنجا که دکتر مهران سالها در وزارت فرهنگ خدمت کرده بود و تمام مراحل را از دبیری و معاونت و ریاست مدارس طی نموده بود کاملاً با مسائل فرهنگی آشنا بود به همین منظور او منشأ خدمات بسیاری واقع شد. ویژگی دیگر ایشان آشنایی کامل او با سوابق فرهنگیان بود و با شناختی که از افراد داشت هر فردی را به کاری مناسب و با توجه به علاقه‌مندی و صلاحیت او منصوب می‌کرد.

□ آیا در تغییر و تحولاتی که دکتر مهران در وزارت فرهنگ به وجود آورد، سمت جناب‌عالی هم تغییر کرد؟

○ در ابتدای وزارت مهران در همان سمت قبلی خود یعنی مدیرکل بازرسی وزارت فرهنگ انجام وظیفه می‌کردم. در همین سمت بود، که بنا به دعوت دولت لهستان به همراه یک هیئت سیاسی عازم آن دیار شدم. وزارت فرهنگ در ابلاغ شماره ۲۴۲۸۵/۷ مورخ ۱۳۳۵/۴/۱۴ به من مأموریت داد تا پس از بازدید از مراکز فرهنگی لهستان و سایر کشورهای همجوار آن، گزارشی را تنظیم نمایم.

این اولین هیئتی بود که به منظور بازدید از اوضاع سیاسی و فرهنگی به یکی از کشورهای کمونیستی اعزام می‌شد. از طرف مجلس سنا و مجلس شورای ملی آقای محمد حجازی معرفی شد. او ضمناً ریاست این هیئت را نیز برعهده داشت. دکتر مهدی بیانی هم از طرف دانشگاه تهران معرفی شده بود و دکتر بامشاد هم در این هیئت ما را همراهی می‌کرد.

در این مسافرت که نزدیک به یک ماه به طول انجامید بسیاری از شهرهای کشور لهستان، از جمله ورشو پایتخت آن کشور، کراکوی، زاکاپونا و چند شهر دیگر را مورد بازدید قرار دادیم و با وزیر فرهنگ لهستان و بسیاری از مقامات آن کشور ملاقات و مذاکره کردیم. این مسافرت برای ما جالب و آموزنده بود؛ به عنوان مثال، می‌توانم به وزیر فرهنگ لهستان اشاره نمایم. این فرد که به هیچ زبان خارجی تسلط نداشت در



فرودگاه ورشو:

محمد حجازی (مطیع الدوله) در کنار وزیر فرهنگ لهستان
 ردیف دوم: دکتر مهدی بیانی، محمد عبدالله گرجی

امور فرهنگی نیز بسیار بی اطلاع بود. تنها علت ترقی او و احراز چنین مقامی به این دلیل بود که کمونیست بود و جالب آنکه مترجم او وزیر سابق فرهنگ لهستان بود که سخنان ما را از فرانسوی به لهستانی ترجمه می کرد. ما عملاً مشاهده می کردیم که او در گفت و گو با مطیع الدوله حجازی بسیار پریشان و دستپاچه به نظر می رسید و تمام این موارد از نادانی او حکایت می نمود. این اوضاع برای من بسیار تأثر انگیز بود چون مشاهده می کردم افراد نه بر اساس شایستگی و صلاحیت بلکه بر اساس گرایشهای عقیدتی و مسلکی پستهای حساس را قبضه کرده اند. مردم مجبور بودند برای خرید کالاهای مصرفی ساعتها در صفهای طولانی بایستند در صورتی که کمونیستها از همه

امکانات زندگی برخوردار بودند. وقتی کمونیستها به قدرت رسیدند هر کسی، کسی شد. افراد لایق از سمتهای خود برکنار و انسانهای بی‌مایه به مقامات بالا گمارده شدند. خوب به یاد دارم روزی باران و طوفان شدید در شهر کراکوی بیداد می‌کرد. استادان چند دانشگاه به همراه خانواده‌های خود که قصد مسافرت به منطقه‌ای خارج از شهر داشتند در کامیونهای قدیمی و بی‌سقف در حال تردد بودند و حال آنکه کمونیستها با ماشینهای شخصی خود، بی‌اعتنا به اوضاع و احوال، در رفت‌وآمد بودند. این منظره برای من بسیار غم‌انگیز بود و در همان زمان حدس زده می‌شد که چنین وضعی دوام نخواهد آورد. به اعتقاد من در هیچ جامعه‌ای نباید کارهای بزرگ را به آدمهای کوچک سپرد.

قبل از اینکه مدت این سفر پایان یابد بنابه دعوت دولت اتریش به آن کشور هم عزیمت نمودیم. دکتر علی‌اصغر عزیزی سرپرست دانشجویان ایرانی در اتریش بود. او کوشید تا موافقت مقامات سیاسی این کشور را مبنی بر دعوت از ما کسب نماید. به این ترتیب پس از لهستان به اتریش رفتیم و اوضاع سیاسی اجتماعی و فرهنگی این کشور و تفاوت بین این دو کشور را از نزدیک مشاهده نمودیم. در اتریش ده روز میهمان وزیر فرهنگ آن کشور بودیم و در این مدت مؤسسات و مراکز فرهنگی آن کشور از جمله موزه‌ها، مدارس و دانشگاهها و همچنین پارکها، را مورد بازدید قرار دادیم. مردم اتریش در مقایسه با مردم لهستان به لحاظ اقتصادی و اجتماعی از شرایط بسیار مطلوبی برخوردار بودند. وقتی که به ایران مراجعت نمودیم مطابق دستور مندرج در ابلاغ وزارتی گزارش مفصلی از شرح موقوف و اوضاع فرهنگی آن کشورها را تنظیم کردم و برای وزیر وقت فرستادم.

□ سمت جناب عالی در مدیرکلی بازرسی وزارت فرهنگ چه مدت ادامه یافت؟

○ در دوره وزارت دکتر مهران بنده همان سمت را حفظ کردم تا اینکه چندی پس از همین مسافرت طی ملاقاتی که با دکتر مهران داشتم او ضمن تعریف از خدمات قبلی مرا به عنوان مدیرکل فرهنگ استان تهران منصوب کرد. دکتر مهران گفت به هیچ مقامی در وزارت فرهنگ اجازه نخواهم داد که در کارهای شما دخالت نماید و افزود طبق تصوینامه‌ای که در کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی در حال بررسی است و همین روزها به تصویب خواهد رسید برای شما بودجه مستقلی درخواست شده و شما شخصاً می‌توانید در مسائل مالی و فرهنگی استان تهران، جدای از بودجه وزارت فرهنگ، تصمیم بگیرید. دلگرمی بسیاری در من به وجود آورد و من با خود عهد کردم در این مسئولیت جدید بیش از پیش کوشا باشم.

□ استان تهران شامل چه مناطقی می‌شد؟ همچنین در خصوص اقدامات و فعالیتهای خودتان در این سمت مطالب بیشتری را توضیح دهید؟

○ استان تهران در مجموع شامل ۱۴ شهرستان می‌شد؛ تا آنجا که به خاطر دارم شهرهای قسم، قزوین، کرج، محلات، اراک، کاشان، نطنز، فیروزکوه، دماوند، گلپایگان، شمیرانات و شهر ری زیر نظر ما اداره می‌شدند. چند روز بیشتر از شروع کارم نگذشته بود که با پیشنهاد دکتر مهران و تأیید کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی تبصره‌هایی به تصویب رسید که بر طبق آنها مبالغی از بودجه وزارت فرهنگ به صورت مستقل و جدا زیر نظر من و ذی‌حساب وزارت دارایی قرار گرفت. متأسفانه پس از برکناری من از این سمت این تبصره نیز حذف شد و مثل سابق، امور مالی فرهنگ استان تهران به وزارت فرهنگ واگذار گردید.

به هر حال، اختصاص بودجه به مدیرکل فرهنگ تهران باعث شد که مقامات بالای وزارت بتوانند منویات شخصی خود را به ما تحمیل نمایند. ضمناً با این کار دست ما در برکناری افراد ناسالم از فرهنگ استان بیشتر باز بود. در هنگام انتصاب من به این سمت هرج و مرج شدیدی در اداره حاکم بود؛ از جمله این که ضابطه درستی در تعیین معلمان وجود نداشت. از دیگر کارهایی که در آن زمان فوراً انجام گرفت برکناری عده‌ای از دانشجویانی بود که به عنوان معلم در مدارس دخترانه تدریس می‌کردند. عده‌ای دیگر نیز بدون آنکه کاری انجام دهند و حتی در مدرسه حاضر شوند هر ماه حقوق دریافت می‌کردند. برای رسیدگی به این مسائل عده‌ای از بازرسان مجرب وزارت فرهنگ را که از قبل می‌شناختم مأمور نمودم تا به مدارس متوسطه پسرانه و دخترانه سرکشی نمایند و با بررسیهای دقیق افراد ناشایستی را که بیشتر آنها در استخدام وزارت فرهنگ نبودند از کار برکنار کنند و به جای آنان معلمان شایسته و مجرب بگمارند.

پس از مدتی متوجه شدیم که مدیریت تعدادی از مدارس بزرگ و مشهور دخترانه برعهده مردان باز نشسته‌ای گذاشته شده که سابقاً صاحب مقاماتی بوده‌اند (افرادی چون شمس‌آوری، میرهن، مقبلی، بهاء‌الدین بازارگاد) که هر چند اغلب آنان از افراد خوشنام و با شخصیت بودند اما از نظر امور تعلیم و تربیت این رویه چندان درست نبود زیرا مدارس دخترانه آن هم در مقطع متوسطه نیاز به مدیران زن داشتند تا دانش‌آموزان راحت‌تر بتوانند در امور روزمره خود به آنان رجوع نمایند. به همین جهت در این زمینه تصمیم گرفته شد تا از زنان در مدیریت مدارس دخترانه استفاده گردد.

از سوی دیگر، برای رفاه حال فرهنگیان یا مردمی که هر کدام به نحوی با وزارت

فرهنگ در ارتباط بودند طرح عدم تمرکز امور در اداره فرهنگ تهران را به اجرا در آوردیم. براساس این طرح، در اداره فرهنگ تهران ده ناحیه مستقل ایجاد شد و در هر یک از این ادارات بازرسان فنی، مشاوران کارآمد و واحدهای بهداشت مدارس با بودجه‌ای لازم مستقر کردیم. هر کدام از این نواحی می‌توانستند مستقلاً معلم و کادر مورد نیاز خود را انتخاب و استخدام نمایند. این اقدام موجب سرعت بیشتر کارها در اداره فرهنگ تهران شد. بعدها نیز مشابه این طرح در شهرستانهای تابع استان تهران به اجرا درآمد. البته در سالهای بعد به مقتضای افزایش جمعیت و گسترش تهران تعداد مناطق آموزش و پرورش این شهر به ۲۰ منطقه افزایش یافت.

مطلب دیگر این بود که از سالها پیش برنامه بازدید دانش‌آموزان از مکانهایی از قبیل دارالایتام و تیمارستان تدارک و تنظیم شده بود و دانش‌آموزان هدایایی برای مستمندان تهیه می‌کردند. به نظر من این برنامه از نظر تربیتی اثرات زیانباری داشت. بنابراین طی بخشنامه‌ای موكداً این‌گونه بازدیدها را لغو نمودم و سفارش کردم که دانش‌آموزانی که مایل به کمک به این‌گونه مراکز هستند کمکهای خود را به دفتر مدارس یا نمایندگان مدارس بدهند تا بوسیله آنان به مؤسسات ذی‌ربط تحویل داده شود.

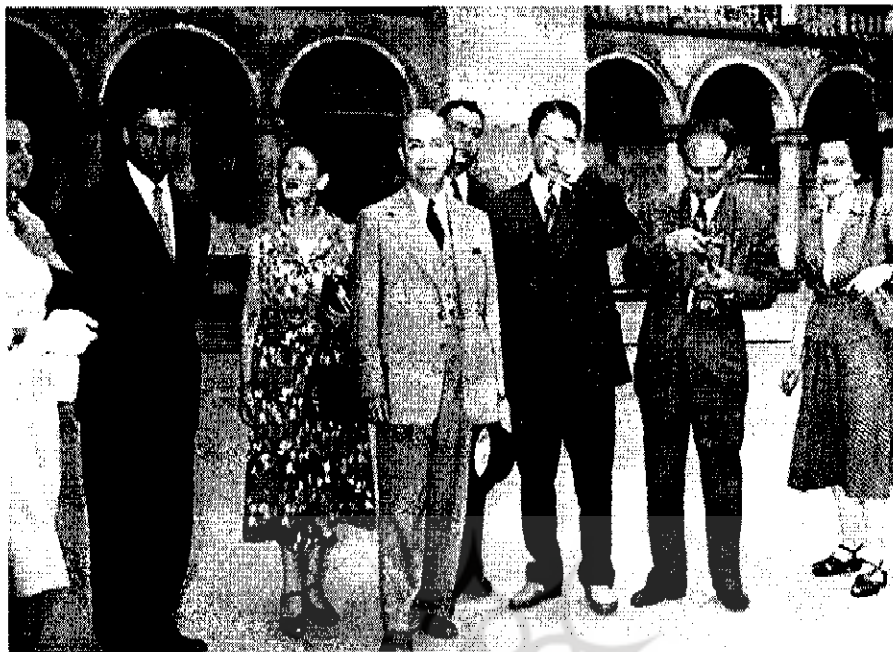
ذکر این موارد و خدماتی که انجام گرفته موجب اطالۀ کلام می‌شود.

□ به هر حال، گوشه‌ای از تاریخ فرهنگی کشور را روشن می‌سازد.

○ از توجه شما متشکرم. از سایر اقدامات دیگری که در آن زمان صورت گرفت رسیدگی به مشکل تدریس برخی از دروس از جمله دروس فیزیک، شیمی و تعلیمات دینی بود.

در خصوص تعلیمات دینی کسانی که تدریس این درس را برعهده داشتند عمدتاً اطلاعی از مبانی دینی نداشتند حتی برای بعضی از معلمان ابلاغ براساس توصیه و پارتی‌بازی صادر می‌شد. برای رفع این مشکل از رئیس کارگزینی خواستیم تا ابلاغ هر معلم را در رشته خاص خودش صادر نماید. همچنین او را موظف کردیم تا در صدور ابلاغ درس تعلیمات دینی دقت بیشتری به کار گیرد، یعنی از کسانی استفاده شود که در حوزه علوم دینی اطلاعاتی داشته باشند. براساس این دستورالعمل، رئیس کارگزینی به حوزه‌های علمیه قم مراجعه نمود و از میان طلاب حوزه علمیه قم افراد واجد صلاحیتی را برای تعلیم و تدریس درس دینی انتخاب نمود.

مسئله دیگر رفع پاره‌ای از بی‌نظمیها در زمان امتحانات بود. برای جلوگیری از این بی‌نظمیها و حل مشکل دانش‌آموزان در مواقعی که امتحانات سوم یا ششم متوسطه برگزار می‌شد عده‌ای نزدیک به ۷۰ بازرس مجرب برحسب نیاز مأمور کردیم تا در



لهستان: از راست: دکتر مهدی بیانی، محمد عبدالله گرجی، بامشاد، محمد حجازی (مطبع الدوله)، ناصر ملک مطیعی

برقراری نظم در امتحانات ما را یاری کنند. قبل از آنکه این بازرسان به محلهای مأموریت خود عازم شوند آنان را در سالن دانشسرای مقدماتی جمع و در خصوص چگونگی برگزاری امتحانات سخنانی ایراد می‌کردم. در همین جلسات شورایی از بازرسان را تشکیل دادیم تا در خصوص نحوه زمان‌بندی برگزاری امتحانات، به ویژه در شهریور ماه، و تصحیح اوراق تصمیم‌گیری شود. در این جلسات تصمیم‌گرفته شد که ۱۰ روز پس از برگزاری امتحانات برای رفع بلا تکلیفی محصلان، به ویژه در شهریور ماه، برگه‌های آنان تصحیح و نتیجه ابلاغ شود. این روشی بود که ما اجرا می‌کردیم و به این ترتیب از سوءاستفاده‌ها و نگرانیها جلوگیری شد.

اقدام دیگری که باز در همین ایام صورت گرفت تشکیل شورایی به نام شورای معلمان بود. تا آن زمان در فرهنگ اغلب معلمان از تصمیمات وزارت فرهنگ اطلاعی نداشتند. این بود که گاهی اوقات نسبت به تصمیمات وزارت فرهنگ ایراد می‌گرفتند. لذا تصمیم گرفتیم تا شورایی از معلمان تشکیل شود و نظرات اعضای این شورا در تصمیمات وزارت فرهنگ مؤثر باشد.

روش کار بدین ترتیب بود که طی بخشنامه‌ای از کلیه مدارس خواستیم تا سه نفر

از معلمان مورد وثوق و اعتماد خود را به اداره تربیت معلم استان معرفی نمایند. این کار به سرعت صورت گرفت و تعداد زیادی از معلمان مدارس دخترانه و پسرانه به اداره تربیت معلم معرفی شدند. بعد، از آنها دعوت کردیم تا در تالار دانشسرای مقدماتی جمع بشوند و از میان خود ۱۵ نفر را به عنوان اعضای اصلی انتخاب کنند. پس از انتصاب این عده که عمدتاً از معلمان خوب و ورزیده انتخاب شده بودند درخصوص کلیه تصمیمات با اعضای این شورا مشورت می‌کردم. این عمل بازتاب خوبی در بین معلمان داشت و اغلب آنان از این اقدام راضی بودند زیرا خود را در تصمیمات سهم می‌دیدند و می‌توانستند نظرات خود را در برنامه‌ریزیها منظور نمایند. همچنین برای اطلاع از دیگر اقداماتی که در آن دوره صورت گرفت می‌توانید به روزنامه اطلاعات سال ۱۳۳۶، که به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید به درج مطالبی در این زمینه اقدام نمود، مراجعه کنید.^{۱۱}

□ مشکل تدریس دروس فیزیک و شیمی چه بود؟

○ بله، در بررسیها و بازدیدهایی که در زمینه دوره متوسطه صورت دادیم متوجه شدیم افراد غیرموجه و کم سواد به تدریس دروسی از قبیل فیزیک، شیمی و ریاضیات اشتغال دارند. پس از تحقیق معلوم شد عده زیادی از معلمان مجرب با سواد این رشته‌ها بنا به تصمیم سپهبد بختیار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت به اتهام گرایشهای چپی از وزارت فرهنگ برکنار گردیده و به وزارت کار منتقل شده‌اند. با کسب اطلاعاتی از همان معلمان که اغلب دارای شخصیتی ممتاز بودند پی بردیم که آنها کاملاً بی‌گناه‌اند.

گزارش مفصلی از وضع این‌گونه معلمان و احتیاج مبرم وزارت فرهنگ را به این عده تهیه و به وزیر فرهنگ وقت دکتر مهران ارائه کردم. ضمناً خلاصه‌ای از پرونده هر یک از معلمان را به همان گزارش پیوست نمودم و به این نکته اشاره کردم که طبق تحقیقات صورت گرفته هیچ‌کدام عضو حزب توده نیستند.

سپهبد بختیار برای جلب نظر شاه و اثبات کارایی دستگاه خود در عرصه سیاست بسیار تندروی می‌کرد و بیشتر به فکر ارتقاء مقام و منزلتش بود.

دکتر مهران که در ابتدا از درگیری با سپهبد بختیار نگران بود با دیدن این گزارش مستند و سوابق معلمان اخراجی تصمیم گرفت موضوع را به اطلاع شاه برساند. شاه

۱۱. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۳۶۷۲ با چاپ مطلبی تحت عنوان «اولین رنگ مدارس نواخته می‌شود» در صفحه شش آن روزنامه به اقدامات آقای گرجی اشاراتی دارد که خوانندگان محترم می‌توانند به آن مراجعه کنند.



رؤسای وزارت فرهنگ

از چپ: کریم فاطمی معاون آموزشی وزارت فرهنگ، رضا مزینی معاون اداری، محمد یزدانفر معاون کل، محمود مهران وزیر فرهنگ، مهندس حبیب نفیسی، محمد عبدالله گرجی، علی فرجاد

نیز پس از مطالعه موافقت خود را در برگرداندن آن عده اعلام داشت. این موضوع، یعنی انتقال معلمان اخراجی به وزارت فرهنگ برای من بسیار مسرت‌بخش بود.

□ تعداد معلمان اخراجی چند نفر بود؟
○ عده آنها به نظرم نزدیک به ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر بود.

□ ظاهراً طرح تأسیس مدارس ملی را که بعدها توسعه پیدا کرد، جناب عالی پیشنهاد کردید.

○ این طرح در چه سالی مطرح شد، و ضرورت ایجاد مدارس خصوصی چه بود؟
○ طرح ایجاد مدارس ملی در سال ۱۳۳۶ مطرح شد. علت اصلی چنین طرحی از یک طرف کسری بودجه و از سوی دیگر نیاز به گسترش و توسعه مدارس خصوصاً در مقطع متوسطه بود. در چنین تنگنایی بود که کمیسیونی در اداره فرهنگ استان تهران با شرکت رؤسای بصیر و مطلع فرهنگ برگزار گردید و در همان جلسه بود که طرح ایجاد مدارس ملی عنوان شد و به تصویب رسید. تشکیل این مدارس هزینه‌ای برای وزارت فرهنگ بجز حقوق معلمان نداشت چون اداره‌کنندگان چنین مدرسی اختیار

داشتند از دانش‌آموزان سالانه وجوهی دریافت نمایند تا صرف هزینه‌های جانبی مدارس کنند. پس از تصویب این طرح آیین‌نامه‌ای تنظیم شد. در تهیه این آیین‌نامه با مشورت بازرسان ماهر و شایسته دقت لازم صورت گرفت. تلاش می‌کردیم تا اداره این مدارس، به عهده افرادی قرار گیرد که شایستگی آنان محرز باشد و از سوی دیگر سعی شد تا در دریافت شهریه از دانش‌آموزان نظارت کافی اعمال گردد.

تصویب این طرح تقریباً با برگشت معلمان از وزارت کار همزمان شده بود و به همین جهت عده‌ای از همان معلمان امتیاز چنین مدرسی را تقاضا کردند. در حقیقت می‌توان گفت که این تقارن زمانی موجب شد تا بنیاد مدارس ملی نهاده شود، و مدارس بسیار خوبی نظیر دبیرستان هدف، دبیرستان خوارزمی، دبیرستان ملی دکتر هشترودی، دبیرستان آذر و... تأسیس شد که با اقبال عمومی روبه‌رو گردید. عده دیگری نیز از همان معلمان پس از برگشتن از وزارت کار در سایر مدارس تهران به تدریس دروس فیزیک، شیمی و ریاضیات مشغول شدند.

□ چطور شد از این سمت کناره‌گیری کردید؟ خودتان استعفا دادید یا برکنار شدید؟
 ○ بله در سال ۱۳۳۷ در حالی که در موقعیت خاصی قرار داشتم و به لحاظ خدمات و اقداماتم مورد توجه افکار عمومی بودم از کار کناره‌گیری کردم.
 درست به خاطر دارم که روز قبل از استعفایم دکتر مهران مرا به دفتر کارش فراخواند. تا آن لحظه از ماجرا بی‌خبر بودم. دیدم مرحوم مهران پریشان است، و حدس زدم که او قصد دارد موضوع مهمی را با من در میان بگذارد. پس از تعارفات معمول دکتر مهران خطاب به من گفت: متأسفانه اوضاعی پیش آمده است که یا شما باید از سمت خود استعفاء دهید یا من. با شنیدن آن مطلب غیرمترقبه و لحن گفتار دکتر مهران دانستم که او این عمل را بنا بر خواست عوامل سیاسی قدرتمندی انجام می‌دهد و خود اختیاری در این ماجرا ندارد. بنابراین، در آن روز بدون اینکه علت را از ایشان پرسش نمایم در پاسخ گفتم: «من استعفا می‌دهم و می‌روم». مهران مناصب دیگری از قبیل مدیرکلی اوقاف و سرپرستی محصلان ایرانی در ترکیه را به من پیشنهاد نمود اما نپذیرفتم و زمانی که سؤال نمود «پس چه کاری را قبول می‌کنی» پاسخ دادم: «بازرس وزارت». دکتر مهران در آن روز با بیان تأسف و تأثر خود از این جریان مرا تادر خروجی مشایعت نمود. فردای آن روز یعنی یکی از روزهای شهریور ۱۳۳۷ استعفاء بنده به تأیید دکتر مهران رسید و او ضمن ابلاغ دیگری، با تقدیر از خدمات گذشته من، مرا به سمت بازرس وزارت منسوب نمود و با آنکه از هرفعالیت و تلاشی سرد و دلزده شده بودم چند سالی را در این سمت گذراندم. برکناری من شگفتی اغلب فرهنگیان را برانگیخت. مطبوعات در اقدامی بی‌سابقه یک صدا از این برکناری اظهار

تأسف کردند. مطبوعات آن روز که در طول دوران تصدی ام مرا مورد حمایت و تشویق قرار داده بودند وقتی متوجه برکناری ام شدند نسبت به این اقدام اعلام انزجار نمودند.^{۱۲}

به نظر من دکتر مهران از سوی دو نفر تحت فشار قرار گرفته بود. آنها مایل نبودند من در سمت مدیرکلی فرهنگ تهران به خدمت خود ادامه دهم. در یک سو دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر وقت قرار داشت. البته مخالفت او با من جنبه شخصی نداشت و بیشتر بر اثر تحریکات برخی از معاونان آن روز وزارت فرهنگ بود که به دلایل مختلف با من مخالفت می کردند چون از دستورهای مستقیم یا غیرمستقیم آنان اطاعت نمی کردم و در اثر اصلاحات و اقداماتی که در حوزه مسئولیتم کرده بودم منافع این دسته افراد به نحوی که انتظار داشتند تأمین نمی شد. در سوی دیگر سپهبد تیمور بختیار نیز به شدت با من مخالفت می کرد. علت مخالفت او توجه نکردن به توصیه های او و برادرش بود.

ماجرای زمانی شروع شد که بنا به گزارشهای مستندی رئیس فرهنگ قزوین را برکنار کردم. برادر تیمسار بختیار آن زمان فرماندار قزوین بود و با این اقدام مخالفت داشت و به همین منظور به این گمان که برادرش می تواند با استفاده از مقام و قدرتش در تصمیم من خللی وارد آورد به او متوسل شد. سپهبد بختیار هم به وسیله یکی از معاونانش به نام سرهنگ علوی در این خصوص توصیه ای به من کرد اما چون نسبت به اقدام خود اطمینان داشتم توجهی به توصیه او نکردم. از این جهت بود که او هم به مخالفت برخاست. بعدها روزی مرحوم دکتر کریم فاطمی به من گفت: روزی که قرار بود دکتر مهران موضوع استعفا را به شما اعلام کند، کمیسیونی در اتاق ناصر ذوالفقاری - معاون نخست وزیر - با حضور دکتر مهران و سپهبد بختیار تشکیل شد. در آن جلسه سپهبد بختیار به دکتر مهران پرخاش نمود و گفت: «اگر امروز گرجی - مدیر کل فرهنگ تهران - را تغییر ندهی هراتفاق یا حادثه ای در وزارت فرهنگ رخ دهد مسئولیتش با شماست.»

دکتر مهران تحت چنین فشارهایی قرار داشت و به همین جهت بود که آن روز به من گفت: اوضاع خاصی پیش آمده که یا شما باید استعفا دهید یا من.»

□ در انتخابات بیستمین دوره مجلس شورای ملی جناب عالی به عنوان نماینده تهران به

۱۲. برای نمونه بنگرید به روزنامه اطلاعات، مورخ ۴ شهریور ۱۳۳۷، روزنامه مشعل آزادی، شماره ۴۲۹ مورخ ۵ شهریور ۱۳۳۷، روزنامه آذین، شماره ۷۹۸ به تاریخ ۶ شهریور ۱۳۳۷ و روزنامه بیک ایران، شماره ۵۸۲ به تاریخ ۴ شهریور ۱۳۳۷.

مجلس راه یافتید؛ تاچه اندازه شخصاً علاقه‌مند بودید؟

○ پس از ماجرای استعفا از مدیر کلی فرهنگ استان مرکزی و تهران بسیار آزرده‌خاطر بودم و اصلاً رغبتی به فعالیت نداشتم تا اینکه در مرداد ماه سال ۱۳۳۹ همزمان با شروع فعالیتهای انتخاباتی مجلس شورای ملی در دوره بیستم به اصرار دوستان وارد فعالیتهای انتخاباتی شدم.

در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی دو حزب «ملیون» به رهبری منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت و «مردم» به رهبری اسدالله علم بیشترین تبلیغات و فعالیت را داشتند تا اکثریت مجلس را احراز نمایند. در همین ایام بود که روزی دکتر احمد امامی یکی از نزدیکان دکتر اقبال و رئیس بهداری بانک ملی به دیدنم آمد. او که از سوابق و نفوذ و آشنایی‌ام در میان مردم مطلع بود تقاضا نمود تا به عضویت حزب ملیون درآیم و در انتخابات شرکت کنم. دکتر امامی چون می‌دانست از منوچهر اقبال دلخوری دارم اصرار کرد تا به دیدن او بروم و در همان دیدار روزی را تعیین کرد با هم به ملاقات دکتر اقبال برویم.

در روز موعود دکتر اقبال مرا مورد تکریم و احترام قرار داد. او با تقدیر از خدمات گذشته من گفت: «می‌خواهم در سنگر مهم‌تری از شما استفاده نمایم.» و پس از بیان این مطلب و ذکر مقدمات دیگری به انتخابات مجلس اشاره نمود و ادامه داد: «شما در این انتخابات به عنوان کاندیدای تهران از سوی حزب ملیون شرکت خواهید کرد و با توجه به شهرت و موقعیتی که در میان مردم دارید مطمئناً دراین فعالیت موفق خواهید شد و می‌توانید خدمات خود را در مجلس ادامه دهید.»

به هر حال تحت تأثیر نیرویی که قادر به شرحش نیستم موافقت خود را بانظر دکتر اقبال اعلام داشتم و به عنوان کاندیدای تهران از سوی حزب ملیون معرفی شدم. با اعلام دستور شروع برگزاری انتخابات و اخذ آراء مردم در مرداد ۱۳۳۹ توانستم آراء لازم را کسب نمایم و راهی مجلس شوم. در این رأی‌گیری بازیگران اصلی انتخابات یعنی محمدعلی مسعودی مدیر روزنامه پست تهران در کنار افراد دیگری چون: اسدالله رشیدیان، مهدی کوشانفر، رضاجعفری، رضا معرفت، قبادیان معاون اتحادیه اصناف، سرلشکر همایونی، دکتر شاهکار وکیل دادگستری، آقای فتح‌الله فرود و... توانستند آراء لازم را کسب کنند و به عنوان کاندیدای حزب ملیون راهی مجلس شوند. برتری حزب ملیون تنها منحصر به تهران نبودند،^{۱۳} در سایر شهرستانها نیز این حزب گوی سبقت را از «حزب مردم» ربود و سرانجام حزب ملیون توانست با اکثریت

۱۳. در پنجم شهریور ماه ۱۳۳۹ انتخابات تهران پایان پذیرفت و تمام کاندیداهای حزب ملیون سر از صندوق درآوردند.

۱۱۴ نماینده برتری مطلق را به دست آورد.

احراز اکثریت کرسیهای مجلس از سوی حزب ملیون، حدس و گمانهای قبلی را در خصوص فرمایشی بودن و تقلب در انتخابات را دامن زد و همین غوغایی برانگیخت که سرانجام موجب ابطال انتخابات گشت.^{۱۴}

دکتر اقبال، که از هر سو مورد اتهام قرار گرفته بود، مجبور به استعفا شد،^{۱۵} و شاه بلافاصله فرمان نخست‌وزیری را به نام جعفر شریف‌امامی صادر نمود. او چندی بعد خواهان استعفای جمعی نمایندگان مجلس شد.^{۱۶} تا دولت جدید نتواند انتخابات دیگری را برگزار نماید.

پس از انحلال انتخابات مجلس مجدداً با سمت بازرسی عالی وزارتی به وزارت فرهنگ برگشتم. در این زمان احمد آرامش از سوی برادر همسرش، جعفر شریف‌امامی نخست‌وزیر وقت به سمت ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شده بود. آرامش طی ملاقاتی با من عنوان نمود با رایزنیهایی که با دکتر جهان‌شاه صالح به عمل آورده موافقت ایشان را در انتصاب بنده به عنوان معاونت وزارت فرهنگ جلب نموده است؛ اما این وعده هیچ‌گاه تحقق پیدا نکرد. یک ماه بعد جعفر شریف‌امامی از من خواست برای حمایت از فرهنگیان به عنوان نماینده این قشر در

۱۴. در همان روزها منفردین ملی با بخش اعلامیه‌های اعلام داشتند در اخذ آراء تقلب شده، و تقاضا کردند انتخابات باطل شود؛ اما دکتر نصرت‌الله کاسمی دبیرکل حزب ملیون نیز مدعی سلامت انتخابات شد. در ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۹ در چند حوزه انتخابات در تهران بین کاندیداهای اقلیت و اکثریت و منفردین زدوخورد شد. همچنین در همین ایام سیل تلگرافات از شهرستانها مبنی بر دخالت دولت در انتخابات به مرکز سرازیر شد.

در ۲۹ مردادماه همان سال انتخابات چند حوزه در شهرستانها از طرف مقامات قضایی متوقف شد. در ۳۰ مرداد دکتر نصرت‌الله کاسمی وزیر مشاور و دبیرکل حزب ملیون، که گرداننده انتخابات در سطح کشور بود، به علت سوء جریانات انتخابات از کار برکنار شد.

در اوایل شهریور ماه مطبوعات کشور سرمقاله‌های خود را به شرح فساد در انتخابات اختصاص دادند و از شاه تقاضا کردند دکتر منوچهر اقبال برکنار شود.

دکتر بقایی، مکی، دکتر علی‌آبادی، حاج سیدجوادی در اتاق دادستان تهران حاضر شدند و در مورد انتخابات اعلام جرم کردند.

دکتر علی امینی طی یک مصاحبه مطبوعاتی انتخابات دوره بیستم را «تنگین‌ترین انتخابات ادوار اخیر» دانست.

۱۵. در پنجم شهریور ماه ۱۳۳۹ دکتر منوچهر اقبال از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و شاه استعفای او را پذیرفت. در همین روز شاه جعفر شریف‌امامی وزیر صنایع و معادن را به سمت نخست‌وزیری تعیین نمود.

۱۶. در نهم شهریورماه، شاه انتخابات دوره بیستم را خدشه‌دار اعلام نمود و گفت مصلحت این است که نمایندگان، با استعفای دستجمعی، دست دولت را در انتخابات جدیدی که باید بیطرفانه انجام گیرد باز بگذارند.

انتخابات شرکت نمایم. هرچه کوشش کردم تا او را از این تقاضا منصرف کنم قبول نکرد و گفت: دکتر جهانشاه صالح قصد داشت شما را به سمت معاونت وزارت فرهنگ منصوب نماید اما شرکت شما در انتخابات وظیفه مهم‌تری است که برای ما و شما بهتر است.

به هر صورت با صدور دستور تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در تهران و سایر شهرستانها این امر صورت گرفت.^{۱۷} و مجلس در دوم اسفند ماه سال ۱۳۳۹ رسماً گشایش یافت و کار خود را شروع نمود.^{۱۸}

□ در آستانه نخست‌وزیری دکتر علی‌امینی نظاهراتی به وسیله جمعی از معلمان و فرهنگیان در میدان بهارستان برپا شد که به قتل دکتر عبدالحسین خانعلی انجامید. ناراضی‌ها و اعتصاب فرهنگیان از کجا شروع شد؟ و چطور شد محمد درخشش که تا آن زمان در ردیف کسانی نبود که بتواند پست وزارت فرهنگ را در اختیار بگیرد مطرح شد و به عنوان سرکرده فرهنگیان ناراضی به وزارت رسید؟

○ انتشار اخبار لایحه بودجه اعتراض بسیاری از فرهنگیان را برانگیخت. به موجب این لایحه که در جلسه روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه به وسیله دکتر جهانشاه صالح وزیر فرهنگ وقت تقدیم مجلس شد حداکثر حقوق آموزگاران ۱۰۶۰۰ ریال و حقوق مدیران ۱۴۵۰۰ ریال در نظر گرفته شده بود. انتشار خیر تقدیم این لایحه موجب ناراحتی فرهنگیان شد چون مبلغ در نظر گرفته شده کفاف نیازمندیهای آنان را نمی‌کرد. به همین جهت فرهنگیان ناراضی با راهنمایی محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان صبح روز سه‌شنبه دوازدهم اردیبهشت ماه در مقابل ساختمان مجلس شورای ملی اجتماع کردند. در صبح روز دوازدهم اردیبهشت نمایندگان هنگام ورود به مجلس با جمعیتی از فرهنگیان معترض مواجه شدند که هر لحظه بر تعداد آنان افزوده می‌شد.

جمعیت معترض در ابتدا آرام بود اما پس از ورود نیروهای انتظامی به میدان بهارستان، آرامش این میدان به هم خورد و اعتراض از تجمع آرام به درگیری بدل شد. نیروهای انتظامی در ابتدا برای مقابله با این جمعیت و متفرق ساختن آنان از

۱۷. در تاریخ ۱۹ دی‌ماه/ ۱۳۳۹ دستور تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در تهران و شهرستانها صادر شد.

۱۸. دکتر موسی عمید، دکتر احمد امامی، محمد عبدالله گرجی، محمدعلی مسعودی، اسدالله رشیدیان، دکتر عباس نفیسی، سید جعفر بهبهانی، مهندس سعید هدایت، دکتر غلامحسین جهانشاهی، کاظم کوزس، محمود باقرزاده، رضا معرفت، دکتر محسن مظاهر، تیمسار سرلشکر فضل‌الله همایونی و جمال‌الدین انوی، ۱۵ نفری بودند که از حوزه انتخابیه تهران آراء لازم را کسب کردند و به عنوان نماینده به مجلس راه یافتند.

اتومبیل‌های آب‌پاش استفاده کردند اما این اقدام نه تنها مؤثر واقع نشد بلکه هیجان و التهاب بیشتری به وجود آورد به طوری که پس از چند لحظه صدای گلوله در میدان بهارستان برخاست و حمله و گریز در بهارستان شروع شد. در این گیرودار چند نفر زخمی شدند و دبیر دبیرستان جامی دکتر عبدالحسین خانعلی به ضرب گلوله به شدت مجروح گشت و راهی بیمارستان شد.

□ شما به عنوان نماینده مجلس و یک فرهنگی با سابقه که از نزدیک با مشکلات و گرفتاریهای فرهنگیان آشنایی داشتید نسبت به این اقدام چه عکس‌العملی نشان دادید؟

○ به عنوان نماینده فرهنگیان تصمیم گرفتم فردای آن روز طی نطقی در مجلس از خواسته‌های آنان دفاع کنم. نمی‌دانم به وسیله چه کسی دکتر اقبال رهبر حزب ملیون از قاصدم اطلاع یافت اما می‌دانم که او از طریق دکتر احمد امامی - از دوستان خیلی نزدیک اقبال - پیغام داد از چنین کاری منصرف شوم اما توصیه دکتر اقبال هم مانع نشد و شب به مجلس رفتم. علاوه بر من اللهیار صالح و مهندس جفرودی هم برای گرفتن نوبت برای ایراد نطق قبل از دستور به مجلس آمده بودند.

صبح روز چهاردهم اردیبهشت اسم من به عنوان سخنران سوم مجلس تعیین شد. در همین روز قبل از اینکه مهندس جفرودی سخنرانی خود را شروع کند خبر مرگ دکتر خانعلی که دو روز قبل زخمی شده بود منتشر شد. مهندس جفرودی به عنوان اولین سخنران در حالی که اشک می‌ریخت خبر قتل خانعلی را به اطلاع نمایندگان رساند. پس از او اللهیار صالح طی نطق شدیدی به دولت حمله کرد.

من در ابتدای سخنانم به سرمایه‌داران و مقاطعه‌کاران حمله کردم و زیاده‌خواهی و طمع آنان را موجب ناراحتی معلمان دانستم و عنوان کردم سرمایه‌داران باعث شده‌اند که فرهنگیان این‌گونه مستأصل شوند و دست به اعتصاب بزنند. سپس به دفاع از حقوق فرهنگیان پرداختم و نسبت به عملکرد دولت در رسیدگی به مسائل و مشکلات عدیده فرهنگیان و همچنین بی‌توجهی به اعمال تحریک‌آمیز محمد درخشش انتقاد نمودم.^{۱۹}

۱۹. در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰ در جلسه مجلس شورای ملی ارسال خلعتیری و سید جعفر بهبهانی دولت شریف‌امامی را به علت رسیدگی نکردن به کار فرهنگیان و قتل دکتر خانعلی استیضاح کردند و مسئول حوادث اخیر دانستند. رضا جعفری و محمد عبدالله‌گرچی در همین جلسه فرهنگیان را محق معرفی کردند. شریف‌امامی ضمن پاسخ به استیضاح جعفری وزیر سابق فرهنگ را مورد حمله قرار داد و از وی سوال کرد: «شما در زمان وزارت فرهنگ چه قدمی برای فرهنگیان برداشته‌اید؟» سردار فخر رئیس مجلس در حمایت از جعفری، شریف‌امامی را مورد انتقاد قرار داد و از ادامه نطق وی جلوگیری کرد. در همین روز شریف‌امامی ←

سخنان آن روز موجب شد دشمنان زیادی پیدا کنم. از یک سو، حمله به سرمایه‌داران و مقاطعه‌کاران موجب رنجش اسدالله علم و زبروقت دربار و رهبر حزب مردم شد؛ از سوی دیگر، انتقاد به دولت، مخالفت شریف امامی را نسبت به من برانگیخت. همین مسائل زمینه‌ای شد تا از گود سیاست بیرون بیایم.

□ به نظر می‌رسد هدف درخشش در ایجاد باشگاه مهرگان و تحریک و ترغیب معلمان به اعتصاب، رسیدن به مقام بالاتری مثل وزارت بود. همان زمان هیئت حاکمه، به خصوص دستگاه‌های اطلاعاتی و تیمور بختیار، برای خنثی کردن اقدامات درخشش به کمک عوامل خود درصدد ایجاد باشگاه دیگری بودند. گویا با یکی از فرهنگیان یا سابقه بنام رضا معرفت هم در این مورد صحبت شد و امکاناتی هم در اختیار او قرار دادند. اطلاعات شما در این مورد چیست؟

○ اشاره شما موجب شد تا توضیح بیشتری بدهم. می‌دانید که درخشش در سال ۱۳۱۷ در رشته تاریخ و جغرافیا لیسانس گرفت و پس از آن به عنوان دبیر در وزارت فرهنگ استخدام شد و در مدارس به تدریس تاریخ و جغرافی اشتغال داشت. جاه‌طلبی و فرصت‌طلبی دو ویژگی مبرز درخشش بود و او برای رسیدن به مقام بالاتر از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد. شخصیت بسیار سستی داشت و پایبند به هیچ اصلی نبود. با این روحیه بود که توانست در سال ۱۳۲۵، زمانی که توده‌ایها در وزارت فرهنگ رخنه کرده بودند، ریاست بر جامعه دانشسرای عالی را به دست بیاورد.

همان‌طور که می‌دانید، اداره جامعه دانشسرای عالی به عهده هیئتی بود که اعضای آن با رأی‌گیری تعیین می‌شدند. اعضای این هیئت که به عنوان هیئت رئیسه جامعه دانشسرای عالی شهرت داشت ۲۵ نفر بودند که در یکی از دوره‌ها من نیز عضو این هیئت بودم. اعضای این هیئت اغلب از استادان یا دانش‌آموختگان دانشسرای عالی تشکیل می‌شد. به خاطر دارم دکتر هورفر، دکتر کنی، دکتر پارسا، دکتر جلالی، دکتر گونیلی، دکتر خانلری، دکتر خطیبی، دکتر معین، دکتر ذبیح‌الله صفا، احمد بیرشک، علی‌اصغر شمیم، سید محمد باخدا، محسن حداد، مُدُن‌پور، اکبر کوثری، طوسی، جهانگیر تفضلی و کاظم مزینی از جمله اعضای هیئت بودند. اعضای هیئت رئیسه جامعه دانشسرای عالی از میان خود شخصی را به عنوان رئیس جامعه برمی‌گزیدند. از اهم وظایف هیئت رئیسه جامعه دانشسرای عالی، ارائه طرحهایی در کمک به اولیاء وزارت فرهنگ در امور معلمان و همچنین اداره دانشسرای عالی بود. در سال ۱۳۲۵

→ به دربار رفت و از سمت خود استعفا داد. دو روز بعد شاه با پذیرش استعفا، او، دکتر علی امینی را به عنوان نخست‌وزیر مأمور تشکیل کابینه نمود.

که اوج فعالیت‌های حزب توده بود، فرهنگیان توده‌ای قصد داشتند ریاست این جامعه را قبضه کنند. به همین جهت با درخشش صحبت کردند تا او را به عنوان نماینده خود معرفی کنند. درخشش هم قول داده بود در صورتی که از او حمایت کنند با آنها همکاری نماید. افرادی چون قدوه و طلایی کوشش کردند جلسه‌ای به منظور تعیین رئیس جامعه دانشسرای عالی تشکیل دهند. اسنادان و دانش آموختگان خوشنام دانشسرای عالی با آگاهی از نیت توده‌ایها از شرکت در آن جلسه خودداری کردند. به این ترتیب درخشش در آن جلسه به عنوان رئیس انتخاب شد. این درحالی بود که درخشش با هیچ یک از رؤسای قبلی قابل مقایسه نبود. کسانی چون دکتر صدیق اعلم و دکتر عبدالله شیبانی که در انتخابات قبلی این سمت را داشتند از جهت علمی و اخلاقی در مرتبه بالایی قرار داشتند. درخشش با جاه‌طلبی‌اش همواره قصد داشت خود را مطرح کند در صورتی که خیلی بیسواد بود، و حتی یک زبان خارجی نمی‌دانست. زمانی که وزیر شد در جلسات خود با نمایندگان فرهنگی کشورهای دیگر شخصی به نام کسایی - مدیر کل تعلیمات عالی وقت - همراه او بود تا حرفهایش را ترجمه کند. در یکی از این جلسات به گمان اینکه حاضرین خارجی در جلسه زبان فارسی نمی‌دانند به زبان خودش به آنها ناسزا گفت و حرفهای نامربوط زد. وابسته فرهنگی آلمان که در جلسه حضور داشت خطاب به درخشش گفته بود: «خودتی». او آنقدر آگاه نبود که چگونه با خارجیها برخورد کند. پیش از آنکه وزیر شود در باشگاه فرهنگیان و روزنامه مهرگان ماجراجویی و تفتین می‌کرد. افرادی هم که روزنامه را اداره می‌کردند افکار توده‌ای داشتند.

به اعتقاد من گردانندگان آن روز حکومت در ایران تماماً قصد داشتند درخشش را به عنوان بازی‌گردان اصلی تراژدی اعتصاب فرهنگیان معرفی کنند تا موضوع اعتراض، تحت کنترل گروههای چپی و سایر احزاب مخالف و به خصوص کسانی مانند دکتر بقایی رهبر حزب زحمتکشان قرار نگیرد. دستگاههای اطلاعاتی هم کوشیدند با علم کردن او جریان را به انحراف بکشانند. به این ترتیب منزلت و موقعیت درخشش در میان فرهنگیان به طور کاذب ترقی یافت. از سوی دیگر فراموش نکنیم که در آن زمان دولت آمریکا، برای پاره‌ای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، شاه را تحت فشار زیاد قرار داده بود؛ به طوری که شاه در برابر خواست رئیس جمهور وقت آمریکا مجبور شد دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری منصوب کند. شاه، که نمی‌توانست در برابر خواسته‌های آمریکا مقاومت کند، حداکثر تلاش خود را کرد تا به کمک دستگاه اطلاعاتی خود و تحمیل و گماردن افرادی کوچک و مسئله‌ساز مانند درخشش در کابینه، مشکلاتی را در دولت امینی ایجاد کند.

به هر حال بعد از ظهر همان روزی که در مجلس نطق کردم، درخشش دستگیر شد. همان روز به اتفاق دکتر جهان‌شاه صالح وزیر فرهنگ، به ملاقات شریف امامی نخست‌وزیر، رفتیم. در این ملاقات وقتی که به دستگیری درخشش اشاره کردم و گفتم که شما با دستگیری این شخص در حقیقت او را بزرگ کردید. شریف امامی گفت: «این آدم با توده‌ایها مربوط بوده و قرار است یکی دو روز آینده محاکمه شود.» چند ساعت از این ملاقات نگذشت که شنیدم درخشش با تکریم از زندان آزاد شد و در هنگام ورود به باشگاه مهرگان مورد استقبال فرهنگیان قرار گرفته است. مجدداً با شریف امامی ملاقات کردیم. این بار وقتی جریان را از او پرسیدم گفت: «بی‌اطلاعم.» دستگیری چند ساعته درخشش، او را در دستیابی به اهداف جاه‌طلبانه‌اش یاری کرد و پس از آزادی مورد توجه و حمایت فرهنگیان قرار گرفت و به عنوان رهبر فرهنگیان اعتصابی مطرح شد. در همان روزها درخشش مبادرت به افتتاح یک حساب بانکی به نام خودش کرد و از فرهنگیان خواست مبالغی به این حساب واریز نمایند تا از این طریق سودی نصیب آنان کند. بالغ بر ۸۰۰ هزار تومان پول در حساب او پس‌انداز شد. آن‌طور که در مطبوعات آن دوره آمده او توانست از این طریق سود هنگفتی عاید خود کند و پس از مدتها فقط مبلغ ناچیزی به عنوان سود به معلمان داد. روی هم‌رفته درخشش آدمی بی‌سواد، ناآرام، ماجراجو، بلند پرواز، فرصت‌طلب و جاه‌طلب بود. اما در مورد آقای معرفت مطلبی که به آن اشاره کردید صحیح است. باید عرض کنم هیئت حاکمه و به خصوص، تیمور بختیار که آن زمان تشکیلات حکومت نظامی و اطلاعاتی را در اختیار داشت درصدد بود در مقابل تشکیلات درخشش تشکیلات دیگری را ایجاد کند. هدف ایجاد این تشکیلات نوعی معارضة بود تا یکدیگر را بی‌اثر کنند. بختیار برای به وجود آوردن تشکیلات جدید ابتدا سراغ من آمد؛ به این ترتیب که یکی از افراد بسیار نزدیک به خودش به نام آقا احمد طباطبایی قمی را به سوی من فرستاد و با هم در کافه لاله‌زار ملاقات کردیم. آقا احمد به من گفت: «شما با ما همکاری کنید. ما جایی را در اختیار شما قرار می‌دهیم که مالکیتش هم به شما تعلق داشته باشد. اگر موافقت کنید شما را در برابر درخشش غلیم می‌کنیم.» اما من زیربار نرفتم. مثل اینکه بعد از من سراغ معرفت^{۲۰} رفتند که او

۲۰. رضا معرفت فرزند کاظم متولد ۱۲۸۸، لیسانس تاریخ و جغرافیا از دانشگاه تهران. مدتی دبیر بود و ریاست چند دبیرستان را نیز به عهده داشت. ریاست اداره تعلیمات ابتدایی، ریاست اداره کل فرهنگ شهرستانها، مدیرکل بازرسی و ریاست فرهنگ تهران مشاغل دیگر وی بود. وی در تشکیل جامعه لیسانس‌های دانشسرای عالی سهیم بود و در ۱۳۳۲ به جای درخشش به ریاست جامعه انتخاب شد. در انتخابات دوره ←

پذیرفت و هنوز هم آن ساختمان در مالکیت اوست.

□ چرا دکتر امینی درخشش را به عنوان وزیر فرهنگ کابینه خود معرفی کرد؟

○ امینی پس از انتصابش به نخست‌وزیری خواهان انحلال مجلسین شد و بعد از صدور فرمان انحلال مجلسین کابینه خود را معرفی کرد اما هنگام معرفی وزرا نامی از وزیر فرهنگ نبرد. چندی قبل به حسن ارسنجانی گفته بود که قصد دارد دکتر فرشاد^{۲۱} رئیس دانشکده علوم را به عنوان وزیر فرهنگ معرفی کند. ارسنجانی خودش این مطلب را به من گفت و خطاب به من افزود: «همچنین قرار است شما به عنوان معاون وزیر فرهنگ معرفی شوید.»

اما چند روز بعد معلوم شد که محمد درخشش به عنوان وزیر فرهنگ وارد کابینه خواهد شد.^{۲۲} به اعتقاد من دکتر امینی، بدون مطالعه و براساس توصیه دیگران، درخشش را به آن سمت برگزید و مشکل بزرگی برای خود و کابینه‌اش فراهم نمود. چون درخشش، با انتصابات ناموجه، طرفداران خود را به امور فرهنگی گماشت و چون این افراد در انجام دادن امور فرهنگی بصیرت کافی نداشتند اقداماتی کردند که خصوصاً موجب نارضایتی مردم تهران شد و بر تعداد مخالفان دکتر امینی افزود؛ به طوری که شایع بود که استعفای دکتر امینی بی‌ارتباط با اقدامات درخشش نبوده است. به طوری که شنیدم در یکی از جلسات هیئت دولت درخشش تقاضای افزایش حقوق فرهنگیان را مطرح کرده بود. دکتر جهانگیر آموزگار وزیر دارایی کابینه با استناد به درآمدهای کشور و بودجه، تقاضای او را رد کرده بود. درخشش که به خشم آمده بود با تندی به آموزگار پرخاش کرد و جروبحث و درگیری میان آن دو بالا گرفت. امینی که وضع را مشاهده کرد دستور تعطیلی جلسه را صادر نمود و بلافاصله به دربار رفت و ماجرا را به اطلاع شاه رساند. شاه که منتظر چنین موقعیتی بود و دل خوشی هم از دکتر امینی نداشت از او خواست تا برای ترمیم کابینه خود استعفا دهد. پس از

→ بیستم از تهران به مجلس راه یافت. پس از انحلال مجلس بیستم به وزارت فرهنگ بازگشت و بازرس عالی وزارتی شد. در سال ۱۳۲۵ نیز صاحب امتیاز هفته‌نامه طبرستان بود. وی چند جلد کتاب تاریخ و جغرافی برای تدریس در دبیرستانها تدوین نموده است.

۲۱. دکتر فریدون فرشاد فرزند میرزا عبدالوهاب مستشار دفتر آشتیانی، متولد ۱۲۸۶ خورشیدی، دانش‌آموخته دارالمعلمین مرکزی و دانشسرای عالی و دانشکده علوم پاریس، دارای درجه دکتری علوم طبیعی و زمین‌شناسی، استاد و معاون دانشکده علوم، معاون وزارت فرهنگ (از ۱۳۳۰)، رئیس دانشکده علوم (۱۳۳۹) و معاون دانشگاه تهران (از ۱۳۲۳) بود که در ۱۳۵۶ درگذشت.

۲۲. دکتر امینی در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۰ طی سخنرانی در اجتماع فرهنگیان درخواست کرد آنان به اعتصاب خود پایان دهند ولی فرهنگیان نپذیرفتند. سرانجام قرار شد محمد درخشش رهبر اعتصاب‌کنندگان به سمت وزیر فرهنگ منصوب شود. با قبول این پیشنهاد اعتصاب فرهنگیان پایان پذیرفت.

آنکه امینی از سمت خود استعفا داد شاه فرمان نخست‌وزیری را به نام اسدالله علم صادر کرد.^{۲۳}

□ زمانی که درخشش وزیر شد شما چه می‌کردید؟ رابطه‌ او با شما چگونه بود؟
○ پس از انحلال مجلس به وزارت فرهنگ برگشتم؛ اما درخشش مرا منتظر خدمت کرد و بدون آنکه کاری به من سپرده شود در تمام آن دوره خانه‌نشین بودم. البته این کار او بی‌جهت نبود. زمانی که مدیرکل فرهنگ استان تهران بودم درخشش در یکی از مدارس تهران تاریخ و جغرافیا درس می‌داد. طبق گزارشهای رسیده او به جای انجام دادن وظیفه معلمی خود درصدد بود با کارشکنی، امور مدرسه و اداره فرهنگ را مختل کند. به این جهت کمیسیونی در اداره فرهنگ استان تشکیل شد تا در مورد او تصمیم بگیریم. در این جلسه تصمیم بر این شد او را به بندر عباس منتقل کنیم. این اقدام موجب دلخوری درخشش از من شد. هنوز چندروز از این تصمیم نگذشته بود که مرحوم دکتر هشترودی استاد دانشگاه به دیدارم آمد و خواست تا از چنین کاری منصرف شوم. چون احترام فوق‌العاده‌ای برای ایشان قائل بودم پذیرفتم و از تصمیم خود منصرف شدم. سپس دکتر هشترودی درخشش را نزد من آورد تا رفع کدورت شود. تصور می‌کنم همین موضوع کدورت درخشش موجب شد مرا در طول دوران وزارتش منتظر خدمت کند.

□ در کابینه اسدالله علم، دکتر خانلری به عنوان، وزیر فرهنگ معرفی شد؛ نظر شما در مورد ایشان چیست؟ آیا در این دوره خدمتی به شما رجوع شد؟
○ دکتر پرویز ناتل خانلری هرچه‌قدر در وادی علم و تدریس متبحر بود برعکس در امور اداری تبحر چندانی نداشت؛ به همین جهت، به اعتقاد من او در اداره وزارت فرهنگ چندان موفق نبود.

دکتر خانلری پس از استقرار بر مسند وزارت فرهنگ بسیاری از رؤسای ادارات فرهنگ را که محمد درخشش منصوب کرده بود از کار برکنار کرد؛ اما در این تغییر و تبدیلهای از افرادی که در مخالفت با درخشش اقداماتی صورت داده بودند دعوت به کار نکرد. او قصد داشت بیشتر از افراد بیطرف استفاده نماید؛ اما چنین افرادی فاقد صلاحیت لازم جهت انجام امور فرهنگی بودند؛ و یکی از دلایل عدم توفیق دکتر خانلری در مسند وزارت گماشتن چنین افرادی به امور فرهنگی بود. بنده در طول دوران وزارت دکتر خانلری جهت احراز پست یا سمتی نزد او نرفتم بلکه تنها

۲۳. شخص دکتر امینی و بسیاری دیگر از رجال و صاحبزنان امور سیاسی ایران علت اصلی برکناری را مخالفت نخست‌وزیر با افزایش بودجه ارتش عنوان کرده‌اند.



دکتر محسن هشترودی در حال آشنی دادن میان محمد درخشش و محمد عبدالله گرجی

براساس قواعد و قوانین آن وزارتخانه مجدداً در اختیار وزارت فرهنگ قرار گرفتم و با حکم کارگزینی به عنوان بازرس وزارتی مشغول خدمت شدم.

□ پس از این که حسنعلی منصور به نخست‌وزیری رسید چطور شما را به سمت سرپرست سازمان رهبری جوانان^{۲۴} منصوب نمود؟

۲۴. سازمان رهبری جوانان در سال ۱۳۴۰ تأسیس شد. در تصویبنامه هیئت وزیران اهداف این سازمان بدین شکل بیان شد:

«به منظور راهنمایی جوانان و تقویت معنوی و بدنی آنان و تحکیم ایران و روح سلحشوری و اعتماد به نفس در آنان و کارایی برای جوانان و راهنمایی جوانان تحصیل کرده که در داخل و با
←

○ بنده شخصاً هیچ‌گونه آشنایی با منصور نداشتم بلکه به وسیله برخی از مقامات و مسئولان آن روز جامعه، که سابقاً از شاگردان بنده در دبیرستان دارالفنون بودند، به نخست‌وزیر وقت، حسنعلی منصور، معرفی شده بودم. دکتر عبدالعلی جهانشاهی که در کابینه منصور به سمت وزارت فرهنگ منصوب شد، پروفیسور پویان، دکتر محمد نصیری وزیر مشاور در کابینه منصور و آقای شهیازی افرادی بودند که مرا به منصور توصیه نموده بودند.

این ایام مقارن بود با استعفای نصرالله شیفته رئیس پیشین سازمان رهبری جوانان؛ و حسنعلی منصور در پی آن بود تا فردی را به ریاست آن سازمان بگمارد. به هر حال، با توصیه اطرافیان و دوستان با نخست‌وزیر دیدار کردم و از زمان ملاقاتم با نخست‌وزیر تا لحظه صدور ابلاغ سرپرستی آن سازمان نزدیک به دو هفته طول کشید. در روز صدور ابلاغ حکم، مجدداً منصور مرا به دفترش فراخواند و گفت: «چندین بار در خصوص صدور این حکم برای شما با شاه صحبت کرده‌ام اما هر بار که مطلب را به عرض می‌رساندم شاه با به کارگیری شما در این سمت مخالف بود و روی خوش نشان نمی‌داد و می‌گفت احتمال همکاری نکردن او زیاد است، اما دفعه سوم که باز راجع به شما با شاه صحبت کردم او چیزی نگفت؛ نه اظهار مخالفت نمود و نه اعلام موافقت.» نخست‌وزیر پس از بیان این جملات ادامه داد: «حالا انتظار دارم در این سمت با توجه به سوابقی که دارید قدمهای سریعی بردارید تا نتایج کار شما هر چه زودتر هویدا شود.» بدین ترتیب بود که به عنوان سرپرست این سازمان منصوب شدم.

□ سازمان جوانان چه فعالیتها و اهدافی را دنبال می‌کرد؟

○ سازمان با این هدف موجودیت یافته بود تا با ارائه طرحهای عملی مشکلات جوانان را از نظر مالی یا معنوی برطرف کند. همچنین موظف بود با طرح قوانین و فراهم آوردن امکاناتی جهت رفاه حال جوانان کشور اقدامات مؤثری انجام دهد.

از جمله اقداماتی که در آن زمان انجام شد پیشنهاد تأسیس بانک جوانان کشور بود. ما، در طرح پیشنهادی عنوان کرده بودیم کلیه کارهای این بانک باید به دست جوانان انجام گیرد. همچنین قید شده بود جوانان با افتتاح حساب در این بانک می‌توانند در مواقع ضروری و برای رفع مشکلات خود تقاضای وام دهند. ضمناً طرحهایی نیز جهت اخذ وام مسکن، وام ازدواج، وام برای امور درمانی و وام

→ خارج فارغ‌التحصیل می‌شوند و حمایت از جوانان بی‌سرپرست. سازمانی زیر نظر جناب آقای نخست‌وزیر در نخست‌وزیری به نام سازمان رهبری جوانان تشکیل می‌شود. اطلاعات سالانه.

تحصیلاتی در نظر گرفته شده بود.

در خصوص تأمین سرمایه اولیه این بانک در پیشنهاد مطرح شده بود که مقداری از سرمایه اولیه آن را دولت تقبل نماید و مابقی هم از طریق فروش سهام این بانک تأمین شود.

پس از تنظیم طرح، آن را به نخست‌وزیر ارائه دادیم. او نیز موافقت ضمنی خود را با طرح تأسیس بانک جوانان اعلام داشت و قرار شد که این کار با نظر دکتر محمد نصیری وزیر مشاور کابینه که فردی بی‌نظر بود و در امور بانکی نیز تخصصی داشت انجام شود. اما طولی نکشید که با ترور منصور، عمر این طرح نیز سرآمد و با تغییر کابینه و روی کار آمدن امیرعباس هویدا پیشنهاد ما به بوته فراموشی سپرده شد.

طرح دیگری که داده شد، دعوت از فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم کشورهای خارج بود. ما با تشکیل اردوهایی ۲۰ روزه فارغ‌التحصیلان رشته‌های مختلفی از جمله طب، کشاورزی، فنی را به ایران دعوت کردیم. هدف ما از برقراری این اردوها که عمدتاً در شهرهای شمالی کشور برپا می‌شد آن بود که این فارغ‌التحصیلان، ضمن دیدار با دوستان و اقوام خود، ترغیب شوند تا در ایران بمانند و ما بتوانیم از معلومات آنان سود ببریم.

برگزاری چند نوبت از این اردوها ثمرات مفیدی داشت. اغلب دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دعوت شده در این اردوها، با توجه به امکانات فراهم شده، ابراز رضایت کامل می‌نمودند. همچنین برخی از فارغ‌التحصیلان در دستگاه‌های اجرایی مشغول به کار شدند.

اقدام دیگری که در همین دوران انجام گرفت تأسیس باشگاه‌هایی در برخی از مناطق تهران جهت پرکردن اوقات فراغت جوانان بود. تا آنجا که به خاطر دارم، یک باشگاه در خیابان تخت‌جمشید و یکی دیگر در جاده قدیم شمیران نرسیده به عباس‌آباد تأسیس شد. ما در این باشگاه‌ها علاوه بر فراهم آوردن وسایل و امکانات مجهز ورزشی، سالنهایی جهت مطالعه و ارائه خدمات ویژه ترتیب داده بودیم.

دیدار از آثار تاریخی و ابنیه باستانی، تأسیسات و کارخانجات پیشرفته آن روز اقدام مفید دیگری بود که در آن زمان صورت گرفت. با راه‌اندازی تورهای متعدد و دعوت از دانشجویان و دانش‌آموزان آنان را به گردش مناطق دیدنی داخل کشور می‌بردیم تا از نزدیک با آثار تاریخی کشور خود آشنا شوند.

به هر حال، توانستم تا سال ۱۳۴۶ به عنوان سرپرست سازمان رهبری جوانان خدمات و اقداماتی انجام دهم.

□ علت کناره‌گیری جناب‌عالی از سمت سرپرستی سازمان رهبری جوانان چه بود؟

○ مشکل عمده در این سازمان اعمال بی‌رویه پرویز ثابتی بود. کسی که برخلاف رویه اداری معمول به عنوان معاون در سازمان رهبری جوانان معرفی شده بود. به خاطر دارم یک روز صبح زود وقتی مطابق معمول به محل کارم رفتم، دیدم جوانی لاغر اندام در دفترکار من نشسته است. من که او را نمی‌شناختم حدس زدم که شاید جهت کاری به دفتر مراجعه کرده است. به او گفتم: «آقا اگر کاری دارید بفرمایید تا انجام بدهند.» پاسخ داد: «من باید با شما صحبت کنم.» و از من خواست تا در اتاق کارم را ببندم. نحوه برخورد آن فرد که پس از رویت ابلاغش دانستم کسی نیست جز پرویز ثابتی بر من بسیار گران آمد. به هر حال، بعد از بستن در اتاق او دستش را درون جیبش نمود و ابلاغی را به من نشان داد که طی آن نخست‌وزیر او را به عنوان معاون معرفی کرده بود.

آن روز عصر به نخست‌وزیر تلفن زدم تا در جریان کار قرار گیرم اما نخست‌وزیر گفت که در دفتر نخست‌وزیری به ملاقات او بروم. طی ملاقاتی که با نخست‌وزیر داشتم، به من گفت: «صلاح شما در این است که ایشان معاون شما باشند.» چیزی نگفتم و از او خداحافظی نمودم.

شاید یکی از علل نداشتن توفیق در سمت سرپرستی سازمان رهبری جوانان همین اعمال و اقدامات غیرمنطقی معاونم بود که مرا شدیداً گرفتار نموده بود. به هر حال، با گذشت چند سال، دیگر تاب تحمل نیاوردم و از کار کنار کشیدم و با کناره‌گیری بنده این سازمان نیز منحل شد و دیگر هیچ‌گاه تشکیل نشد.

□ از خصوصیات پرویز ثابتی و همین‌طور در مورد دلایل انحلال این سازمان چه می‌دانید؟
○ ثابتی لیسانسیه رشته حقوق بود و آن‌طور که شنیده می‌شد بهایی بود. او در ابتدا به عنوان مأمور عادی به سازمان اطلاعات و امنیت پیوست و بعدها به سرعت ترقی نمود و به عنوان یکی از مهره‌های اصلی این سازمان شناخته شد؛ و از آنجا که در این سازمان، در بخش مکاتبات نخست‌وزیری مشغول به کار بود با منصور آشنا شد. آشنایی ثابتی با منصور و خصوصاً توصیه مورخ‌الدوله سپهر در مورد ثابتی به نخست‌وزیر موجباتی را فراهم نمود که حسنعلی منصور او را به عنوان معاون من برگزیند. ثابتی در سازمان رهبری جوانان جز کارشکنی در امور این سازمان و عقیم گذاشتن طرح‌های ما کار دیگری بلد نبود. او در سازمان جوانان باندی برضد من تشکیل داد و مشکلات زیاد ایجاد کرد.

به هر حال در ۱۳۴۶/۱۰/۹ سازمان رهبری جوانان کشور در اثر تحریکات پرویز ثابتی مأمور ساواک و کارشکنی عوامل دیگر و نارضایتی من در حفظ این سمت، بنا بر حکم نخست‌وزیر وقت امیرعباس هویدا منحل شد.

□ پس از انحلال این سازمان به چه کاری منصوب شدید؟

○ پس از انحلال سازمان رهبری جوانان به سمت مشاور اجتماعی نخست‌وزیر منصوب شدم و تا سال ۱۳۵۵ در همین سمت بودم. در این سمت تنها به عنوان یک حقوق‌بگیر بودم و اقدام خاصی صورت ندادم؛ تا اینکه در سال ۱۳۵۵ نامه‌ای از سپهبد نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت و معاون نخست‌وزیر آمد و در آن عنوان شده بود تا به من کاری ارجاع نشود. به طور کلی روابط نصیری با من خوب نبود و از علت آن هم بی‌اطلاع بودم. پس از آن نامه، به تدریج، اختیارم در نخست‌وزیری کم شد. در وهله اول منشی مرا از کار بی‌کار نمودند و بعد هم اتومبیل مرا گرفتند، تا اینکه یک روز صبح هنگامی که به دفتر کارم مراجعه نمودم، دیدم که مرا در اختیار وزارت فرهنگ گذاشته‌اند. من از این اقدام بسیار دل‌آزرده شدم و بلافاصله به دفتر مدیر کل کارگزینی وزارت آموزش و پرورش مراجعه کردم و از آقای داودزاده مدیر کل کارگزینی درخواست کردم ابلاغ بازنشستگی مرا صادر کند. او گفت: «آقا شما مقام و منزلت دارید؛ اجازه بدهید بنده موضوع را به منوچهر گنجی اوزیر وقت آموزش و پرورش ا گزارش نمایم.» اما چون از هر نوع فعالیتی دل‌سرد شده بودم گفتم: «اگر ابلاغ مرا تا ظهر صادر نکنی از تو می‌رنجم.»

بدین ترتیب بود که در تاریخ ۱۳۵۵/۹/۷ بازنشسته شدم و از آن تاریخ تا به حال هیچ سمت یا کاری را قبول نکرده‌ام. البته در سال ۱۳۵۶ زمانی که جمشید آموزگار نخست‌وزیر اعلام فضای باز سیاسی کرد اولیای وقت تصمیم گرفتند حدود دوهزار نفر از کارمندان قدیمی را به ادارات دولتی برگردانند. در همین سال، روزی سپهبد علی‌محمد روحانی رئیس بازرسی نخست‌وزیری به من تلفن کرد و خواست که او را ببینم. ابتدا تصور کردم بر اثر سعایت بعضی افراد، قصد دارند مرا اذیت کنند، چون در گذشته همواره از اوضاع انتقاد می‌کردم اما این طور نبود و می‌خواستند مجدداً به من کار بدهند. در آنجا سپهبد روحانی و فرشید - رئیس حفاظت و همه‌کاره در نخست‌وزیری - به من گفتند: سرلشکر ارم نماینده نخست‌وزیری در بازرسی شاهنشاهی قصد دارد به مأموریت خارج از کشور برود. شما به جای ایشان کارها را انجام دهید. طبقه دوم ساختمان را هم به من نشان دادند و کارمندان آن قسمت همه به من احترام کردند. گفتم: «این کار را قبول نمی‌کنم چون پرویز ثابتی با من خیلی مخالف است.» فرشید گفت: «این مشکل قبلاً حل شده است.» با این وصف نپذیرفتم و از این بابت خوشحال هم هستم.

□ سپاسگزارم.